

رابطه بین مرکز و حاشیه در ایران عصر صفوی: مناطق مرزی غربی و نواحی مرزی شرقی

رودی متی^۱

ترجمه: فرشید نوروزی^۲

ایران معمولاً به عنوان اولین امپراتوری جهانی ایجاد شده در تاریخ و به لحاظ ایدئولوژیک، حاکمیت بر سرزمینی با جمعیت متنوع فرهنگی دیده شده است. امپراتوری هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ قبل از میلاد) نهادها، دستگاه ها و ابزارهای شاهنشاهی با عظمتی را، ایجاد، توسعه و بهبود بخشید. شاهنشاهی هخامنشی مفهوم فرمانروا به عنوان حاکم جهان و سایه خدا بر روی زمین را معرفی نمود. فرمانروایان هخامنشی هم چنین در طراحی مکانیسم ها و روش های مختلف برای نظارت بهینه از طریق جمع آوری اطلاعات بوسیله شبکه ای از جاسوسان با مفهوم نظام مند یا حداقل عمگرایانه، همراه با تساهل دینی خاص از سوی دولت در مواجهه با باورها و اعمال مذهبی رعایای امپراتوری، به شمار می رود. با توجه به این پیشینه، این حلقه اتصال بوسیله دیگر امپراتوری تکرار ناشدنی ایران، یعنی ساسانیان (۶۴۴-۲۵۰ بعد از میلاد) تقویت شد، که باید به طور ناخودآگاه با دولتی ارتباط داشته باشد که یک هزار سال بعد قدرت گرفته باشد، یعنی امپراتوری صفوی. صفویان در واقع نماینده امروزیین سنت پادشاهی در خاورمیانه بودند که به ابتدای هزاره دوم بعد از میلاد برمی گشتند. دولتی که آن ها ایجاد کرده و به مدیریت آن می پرداختند ترکیبی از ساختارهای شرق باستان بود که در تمام ابعاد آن به آشوریان، بابلیان، هخامنشیان برمی گشت و عناصر ترکی مغولی آن از ساختار تشکیلات استپی آسیای مرکزی و میانه نشأت می گرفت که بر زمین های حاصلخیز غرب و جنوب آسیا با شروع هزاره دوم تسلط داشتند. اگرچه نتیجه این مداخله تنش بود اما با این وجود تعامل پویایی بین یکجانشینان با چادرنشینان دامدار و شهرهای متمدن شکل گرفته شده در اطراف مناطق تولید کننده محصولات کشاورزی و محیطی سیار مبتنی بر جنگ اقتصادی ایجاد شد. بسیاری از این شیوه ها و نهادهای متمرکز در طول زمان تداوم یافت و به دوره صفوی منتقل شد. ایران صفوی ممکن است به صورت واضح و مشخص یک امپراتوری نباشد آن گونه که در خصوص حکومت عثمانی ها و مغولان هند می گویند، چرا که نهادهای سیاسی این حکومت ها از تنوع زیست محیطی، قومی و تمدنی دارای دوام و قوام بیشتری هستند.^۳ اما حکومت صفویان از سنت های مشابه بوجود آمد و در مواجهه با شرایط زیست محیطی نسبتاً سخت و پایه های اقتصادی ضعیف برای مدت زمان قابل توجهی دوام آورد. بر اساس معیارها و الگوهای ایرانیان، فرمانروایی صفوی واقعاً برای دوام و پایداری اش، ایستادگی کرد: صفویان با ۲۲۱ سال حکومت، در تاریخ ایرانیان از زمان ساسانیان به بعد، حکومتی با بیش ترین طول عمر بودند.

من در این مقاله از اصطلاح «امپراتوری» برای حکومت صفوی استفاده می کنم، با این حال من این کار را آگاهانه انجام می دهم. اگرچه به این کار اعتقاد کاملی ندارم این کار را با تردید انجام دادم. برای این تردید من چندین دلیل وجود دارد. نخست این است که اگرچه اصطلاح امپراتوری برای صفویان غیرمعمول نیست اما اصطلاح «امپراتوری» برای صفویان یک [امر] جدیدی است که عطف به ماسبق شده است. به غیر از موارد استفاده اندک از مفهوم مملکت، جمع ممالک «قلمرو» که معمولاً به شکل ممالک

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور Farshidnorozi20@gmail.com

۲. استاد تاریخ در دانشگاه دلواری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۱۰

۳ - برای اطلاعات بیشتر در خصوص این موضوع مراجعه کنید به: Ruddi Mathee, "Was Safavid Iran an Empire?" Journal of the Economic and Social

History of the Orient 1-2, 2010, 233-265





ایران یا ممالک محروسه قلمرو [الهی] محافظت شده، یا نام‌هایی مانند ملک وسیع فضای ایران، قلمرو گسترده ایران که در منابع آمده است، هیچ معادل یا اصطلاح امپراتوری در منابع فارسی آن زمان برای حکومت صفویان وجود ندارد. منابع در این رابطه به ما می‌گویند که نویسندگان ایران در قرن نوزدهم اصطلاح اروپایی امپراتوری را تنها برای امپراتوری عثمانی به کار می‌بردند و بر استفاده از مفهوم دولت صفویه (حکومت صفوی) برای امپراتوری صفوی تأکید و اصرار داشتند. در نتیجه ما فاقد یک مدل نظری برای مفهوم امپراتوری در منابع بومی هستیم. به غیر لقب مبهم (چیزی بیش از یک نامگذاری مبهم) به عنوان وارثان چنگیزخان (۱۱۶۲-۱۲۲۷) یا تیمور لنگ (۱۳۷۰-۱۳۳۰)، به عنوان صاحب دو قرن، صاحب قران، تفسیر امروزی دایره عدالت قدیمی، یا فهرست اصطلاحات دیوان سالاری (اداری) در کتاب راهنمای حکومتداری من جمله تذکره الملوک و دستور الملوک.^۱

دلیل دوم این است که، البته صرف نظر از اصطلاحات، کل نظریه مربوط به امپراتوری پیش از قرن نوزدهم شکل گرفته بود، البته نه بوسیله آن کسانی که حکومت‌های ترکیب شده‌ای که ما امپراتوری می‌نامیم، اداره می‌کردند، بلکه بوسیله دانشمندان قرن بیست و یکم ایجاد شد. کسانی که به صورت واحد از آن استفاده می‌کردند و دارای ایده‌های منسجم با مجموعه‌ای از ابزارهای جامعی بودند که خود شامل روش‌های نظارت همه جانبه و مکانیزم‌های نظارت زیر ساختاری تقریباً کاملی بودند و در کنار همه این‌ها ما تمایل به برون‌یابی و تحمیل [این نظرات] بر ساختارهای سیاسی در مقیاس بزرگ قبلی در زمانی که به بررسی این‌ها می‌پردازیم، داریم. بخصوص موضوع حیث التفاتی با توجه به هدف و هویت فراتر از نیاز به تسخیر سرزمینی، در این رابطه بسیار مهم است. به نظر من، حتی اگر قصد فراتر از میل برای بقا از طریق نظارت، بخشی از تعریف معمول امپراتوری نیست.

با این وجود ایران عصر صفوی ویژگی‌های مختلف امپراتوری را از خود نشان می‌دهد. یکی از واضح‌ترین این ویژگی‌ها وضعیت و نقش شاه، یعنی قله و منبع ناگزیر قدرت است. شاهان صفوی همانند پادشاهانی که در نبردها شکست خوردند تجلیات ظل‌اللهی خود را از دست دادند. با این حال آن‌ها تا پایان فرمانروایی (پادشاهی) مؤثر سلسله‌شان در اوایل قرن هیجدهم از یک افسانه تقریباً غیر قابل انکار لذت می‌بردند.^۲ به غیر از حاشیه‌سازی قزلباشان، ترکمانان جنگجویی که صفویان را به قدرت رسانده بودند، در دوره پادشاهی‌شان نه تنها قدرت سلسله تقویت شد بلکه نظم مذهبی آن شکل داده شد و به این ترتیب فرایند شکل‌گرفت که نشان دهنده تغییر از وفاداری بر اساس قوم و قبیله به وفاداری به شخص شاه بود.

یکی دیگر از ویژگی‌های «امپراتورانه» حکومت صفوی توجه تمرکزگرایانه به آثار فرهنگی است. ایران در هر دوره‌ای از حیاتش، بر اساس اصطلاح مناسب و شایسته مایکل آکسورسی یک «امپراتوری ذهنی» بود. یک جامعه دولتی که در طول قرن‌ها خود را به اشکال و صورت‌های گوناگون شکل می‌دهد و بازسازی می‌کند و نهایتاً به عنوان یک فرهنگ ساز، یعنی نهادی فرهنگی که بر زبان فارسی و میراث هنری آن، متمرکز است، تداوم می‌یابد؛ با شعری با شکوه و تجربه‌ای عرفانی در قلب آن.^۳ حکومت صفوی که کل تولیدات فرهنگی آن بر اساس زبان فارسی شکل گرفته بود و اصول اصطلاحات جوامع فارسی زبان را دنبال می‌کرد، خلاصه و

^۱ - Vladimir Minorsky, trans and ed, Tadhkirat al -Muluk. A Manual of safavid Administration, Cambridge: Gibb Memorial Trust, 1943; reper. Cambridge UP, 1980; and Mohammad Rafi al-Din Ansari, Dastur al-Muluk, ed Willem Floor and Mohammad H Faghfoory, Costa Nesa, CA: Mazda Publishers, 2007. اثر Naindeep Singh chann "Lord of the Auspicious Conjunction: Origins of the Sahib - Qiran," Iran and the Caucasus 1, 2009, 93-110; and in A. Azfar Moin, The Millennial Sovereign: Sacred Kingship Sainthood in islam, New York; Columbia UP, 2012, passim and esp. 23-55 and 88-92

^۲ - For this see Rudi Matthee, Persian in crisis: The Decline of the Sfauid and the fall of Isfahan London: I B Tauris, 2012, 248

^۳ - Michael Axworthy, A History of Iran: Empire of the Mind, New York: Basic Bookm, 2008.

نتیجه این شرایط بود. از آنجایی که مفهوم امپراتوری ذهنی مفهومی از پیش تصویر یا نزدیک به تصویر اصلی امپراتوری است، یعنی عنصری مبتنی بر جهان ایرانی، و به این ترتیب همه به راحتی حول یک ساختار متمرکز دولتی سازمان یافته، شکل گرفتند. با این حال یک هسته فرهنگی مشترک نخبگان حاکم را به یکدیگر گره زد تا آنجا که امپراتوری توسط نخبگان اداره می‌شد و نهایتاً بیشتر به نخبگان خدمت نمود، و این مسئله کوچک و جزئی نیست.

هیچ یک از این ویژگی‌ها طول عمر نسبی حکومت صفوی را توضیح نمی‌دهد. همانطوری که بناتریس مانز در مقدمه مطالعه اخیر خود در خصوص تیموریان به این موضوع اشاره دارد: «نظارت بر منطقه‌ای وسیع با ابزارهای بسیار کمی از جنس آن ابزارهایی که دولت‌های مدرن آن را در اختیار دارند، چگونه امکان پذیر بود؟^۱ البته پاسخ کوتاه به این سؤال این است که نظارت اداری چنین سرزمین وسیعی غیرممکن بود و اینکه بخش‌های بزرگی از این قلمرو توسط مأموران جمع‌آوری کننده مالیات و تأمین کنندگان نیروهای نظامی از نظارت خارج شده بود. پس سؤال می‌شود، حکومت چگونه مطمئن بود که مناطق غیر قابل نظارت یا با نظارت ضعیف، آرام باقی می‌ماند و یا دست کم به نوعی شورش سخت و شدید که هسته مرکزی قلمرو را تهدید نماید، دچار نمی‌شود و بقای حکومت در معرض خطر قرار نمی‌گیرد؟ این سؤال اصلی است که در این تحقیق مطرح است و به تعامل میان مرکز و حاشیه می‌پردازد. همانگونه که در همه حکومت‌های پیش از مدرن وجود داشت تنش چند ساله بین مفهوم گسترده‌ای از قدرت احتمالاً بی‌رقیب امپراتوری و ضعف‌های متعدد در حکومت سبب می‌شد حکومت هم قدرتمند شود و هم ضعیف.^۲

حکومت صفوی معمولاً به این صورت دیده می‌شود که تحت سایه [در فرمانروایی] شاه عباس اول (سلطنت ۱۳۰۸-۹۹۷ ه. ق- ۱۶۲۹-۱۵۸۸ م) به بالاترین سطح از تمرکز خودش رسید. این دیدگاه نشان دهنده نظریه مردان بزرگ [توماس] کارلایل است که در آن دست‌آوردهای چشمگیر پادشاه با سرنوشت کشور در یک افق قرار می‌گیرند. حقیقت این است که فرایند تمرکزگرایی اگرچه در دوران شاه عباس اول بسیار تسریع شده بود اما با مرگش در سال ۱۳۰۸ ه. ق/ ۱۶۲۹ م به پایان نرسید بلکه در دوران فرمانروایی جانشینان بلافصلش، شاه صفی (سلطنت ۱۰۵۲-۱۳۰۸ ه. ق/ ۱۶۴۲-۱۶۲۹ م) و شاه عباس دوم (سلطنت ۱۰۷۶-۱۰۵۲ ه. ق/ ۱۶۴۲-۱۶۶۶ م) ادامه پیدا کرد. شاه عباس اول ایالت‌های ساحلی دریای خزر یعنی گیلان و مازندران را که از نظر اقتصادی دارای اهمیت بودند را به املاک سلطنتی، خاصه تبدیل نمود. او هم چنین به نظارت قبیله‌ای بر کرمان، یزد و فارس پایان داد عراق را از عثمانی‌ها پس گرفت و زمین‌های پست [ساحلی] و کوهپایه‌های منطقه قفقاز که ارمنیان و گرجیان در آنجا سکونت داشتند را تحت انقیاد خود درآورد. اما او [شاه عباس] مدیون الله وردیخان و پس از مرگ وی [الله وردیخان] پسرش امامقلی خان برای مدیریت تمام نیمه جنوبی کشور، بود. الله وردیخان، گرجی که در زمان شاه طهماسب (سلطنت ۹۸۴-۹۳۱ ه. ق ۱۵۷۶-۱۵۲۴ م) به عنوان غلام به ایران آورده شده بود، در سال ۱۵۹۵ م به عنوان حاکم فارس منصوب شد. با توجه به نظارت بر منطقه مجاور کهگیلویه در سال بعد، او به حکومت‌های منطقه‌ای در نواره بزرگ از امتداد سرزمینی به طول حدود ۱۰۰۰ کیلومتر از رامهرمز در کهگیلویه تا بندر عباس در خلیج فارس از طریق شیراز و جهرم، پایان داد. در همان زمان او فرماندهی نیرومندترین [قوی‌ترین] نیروهای نظامی کشور را به عهده داشت، یعنی نیروهایی که شاه عباس اغلب آن‌ها را برای کمک به او در نبردهای نظامی مختلفش فرا می‌خواند. امامقلی خان، کسی که در سال ۱۰۲۲ ه. ق ۱۶۱۳ م جانشین پدرش شد، به عنوان فرمانروای نیمه مستقل بخش

^۱ -Beatrice Forbes Manz, Power, Politics and Religion in Timurid Iran, Cambridge: Cambridge UP, 2010, 1.

^۲ -Peter Fibiger Bang and C.A. Bayly, "Tributary Empires- Towards a Global and Comparative History " in Tributary Empires in Global History, eds Peter Fibiger Bang and C.A. Bayly, Houndsmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2011, 1-20:4.

اعظم جنوب تا زمان شاه صفی باقی ماند و [شاه صفی] او و فرزندش و تمام اعضای قبیله یونیلادز گرجی در سال ۱۰۴۱ ه. ق/ ۱۶۳۲ م به عنوان بخشی از پالایش گسترده رقبا واقعی و ذهنی، اعدام نمود. سقوط یونیلادزها به شاه صفی این اجازه را داد تا نظارت بر فارس از طریق تبدیل این ایالت مهم به املاک خاصه را در سال بعد، اعمال نماید. داستان کردستان و الحاق آن به قلمرو صفوی، که بعداً به آن خواهم پرداخت، کمی نمایشی است، اما اساساً به همان صورت، بیشتر نشان می‌دهد که مقیاس گسترده نظارت زیر ساختاری از اصفهان نه در دوران حکومت شاه عباس اول بلکه در یک مقطعی در نیمه قرن هفدهم بدست آمده بود.

همه این‌ها، به علاوه شرایط صلح آمیزی که ایران بواسطه نتایج عهدنامه ذهاب (قصر شیرین) در سال ۱۰۴۹ ه. ق/ ۱۶۳۹ م به دست آورد همه نشانه‌ای از اعمال حاکمیت از مرکز بوسیله سلسله‌ای که مسئول سرزمین خود است، می‌باشد. این حالت با توجه به ضعف زیربنایی دولت، در تضاد است اما به هر حال در اواخر حکومت صفویه نمونه‌های فراوانی از قدرت مرکزی که موفق به طراحی و اجرای قدرتش در فضای کشور شده است را نشان می‌دهد. حتی در دهه‌های پایانی فروانروایی سلسله، زمانی که قدرت مرکزی به طور چشمگیری کاهش یافت، بسیاری از نمونه‌های ثبت شده از دستورات شاه برای بازرسی و تحقیق به دلیل شیوه‌های فاسد محلی و مالیات‌های عقب افتاده، عزل متمردان، مقامات رشوه خوار که به درخواست مردم ناراضی بود، وجود دارد. توضیح بیشتر اینکه، علی‌رغم موارد بسیاری از نافرمانی، نیروهای زیر دست موفق به ایجاد یک چالش واقعی برای نظارت مرکزی صفویان تا پایان حیات آن نشدند. به دنبال تقویت قدرت شاه عباس و انتخاب اصفهان به عنوان پایتختش، قلمرو صفوی برای بقیه [عمر] حیات سلسله محدوده‌ای بود که به شیوه‌های اجرایی دولتی از مرکز اداره می‌شد.

اما این ظاهر از پایه خراب است و در مواردی هم حتی بوسیله وضعیت فیزیکی ایران شامل شرایط آب و هوایی بسیار سخت، توپوگرافی سخت و مقاوم، جمعیت عمدتاً قبیله‌ای، که تقریباً یک سوم از آن‌ها زندگی چوپانی را تجربه کرده بودند، بلا اثر شدند. اطراف [محیط پیرامونی] ایران عمدتاً خشک و لم یزرع است که شامل صحاری وسیع و رشته کوه‌های سخت است که در کنار فلات مرکزی واقع شدند و در اکثر مطالعات درباره کشور در هر مقطع زمانی از تاریخش آشکارا با گره [مشکل] مواجه می‌شوند، با این حال این [وضعیت جغرافیایی] به سختی نقش مهمی را در شیوه زندگی و جامعه در ایران که همیشه ساختار یافته است، بازی می‌کند. بیان مشاهدات دو سفرنامه نویس به چنین محیط‌هایی به عنوان تصویری از وضع موجود می‌تواند کافی باشد: یکی اعزامی از سوی فرقه کاپوچین به نام پدر رافائل دی مانس (۱۶۹۶-۱۶۱۳ م) که برای مدت طولانی در اصفهان قرن هفدهم اقامت داشت. او بیان می‌کند که ایرانی با «گرسنگی، تشنگی، نیروهای نظامی، کوهستان‌های صعب العبور، راه‌های متروکه در صحاری، فواصل زیاد بین مکان‌های مختلف، حرمان و محرومیت و غیره مواجه بودند».^۱ دیگری که از سوی انگلستان اعزام شد، خانم مری شل بود، که دو قرن بعد به عنوان یک جستجوگر، شرحی از سفرش به ایران را ارائه می‌دهد: «... صورت و منظر کلی زمین از خشکی و بیحاصلی شدیدی برخوردار است و یک شخص اغلب ممکن است ۲۰ یا ۳۰ مایل را بدون دیدن یک سکونت گاه [مسکن] یا تپه [یا پهنه] سبزی طی نماید و در برخی از مناطق ایران این فواصل به میزان ۱۰۰۰ مایل نیز می‌رسد».^۲ محیط فیزیکی کشور همانند هویت آن نیست، حداقل تمام سرنوشت نیست، نه حتی در دوران‌های پیش از مدرن، با این وجود کوهستان‌های صعب العبور و

^۱ -Francis Richard, ed., Raphael du Mans, missionnaire en perse au XVIIe siècle, 2 vols, Paris: LHarmatten, 1995, vol 2, 287.

^۲ -Lady Sheil, Glimpses of life and Manners of Persia, London: J. Myrray, 1856, 76.

پهنه‌های وسیع خشک و لم یزرع ایران محدودیت‌های شدیدی در ظرفیت‌های حکومت ایجاد می‌نماید و بدون توجه به آن احتمالاً به یک تصویر تحریف شده از ارتباطات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در هر دوره معین، خواهیم رسید.

نقشه‌های مدرنی که نشانی از گذشته دارد قلمرو صفوی را به گونه‌ای نشان می‌دهد که دارای مرزهای دقیقی نیست. ایران در هر دوره‌ای پیش از اواخر نیمه قرن نوزدهم، بوسیله سرحدات، مناطق اقتصادی دارای قلمرو قدرت نامشخص و وفاداری به جای مرزهای دقیق، مشخص شده بود. اگرچه سیاحانی که از طریق جاده‌های تجاری که به خوبی بنا نهاده شده بود وارد قلمرو صفوی و یا از آن خارج می‌شدند، با سرحداتی که به وضوح مشخص شده بود مواجه می‌شدند که در این سرحدات کالاها بازرسی می‌شدند، عوارض می‌بایست پرداخت می‌شد و احکام و دستورات اداری به دقت مبادله می‌شد. در اروپای غربی در طی قرن هفدهم سرحدات تبدیل به مرزها شدند. با این وجود حتی تا پایان قرن هجدهم سرحدات هنوز یک مرزهای چندگانه و واقعی بودند که دقیقاً شناخته شده بودند.^۱ ایران مجبور شد تا نیمه دوم قرن نوزدهم منتظر بماند و در مورد مناطق مرزی که خراسان را به آسیای مرکزی متصل می‌نمود [این فرایند مشخص نمودن مرزها] تا زمان رژیم رضا شاه (۱۹۴۴-۱۸۷۸ م) در نیمه نخست قرن بیستم طول کشید.^۲

اثر گریز از مرکز این [حالت] ناشی از فقدان یک منطقه مرکزی با ویژگی‌های طبیعی مرکزی بود. ایران فاقد یک رودخانه عمده‌ای است که ثروت و قدرت را در سواحل آن متمرکز شده باشد و از این طریق دارای مرکز نهایی و تثبیت شده‌ای باشد که بتواند روند رو به رشدی داشته باشد. با این وجود ایران یک پیوند طبیعی به دریا دارد از طریق شهرهای بندری بزرگ که می‌تواند به یک جهان کوچک کشور تبدیل شود و پنجره‌ای رو به جهان باشد. سواحل خلیج فارس در بیشتر اوقات سال دارای گرما و رطوبت غیر قابل تحملی است و شرایط بدتر می‌شود، بواسطه تعامل با مناطقی [از کشور] که دارای منابع اندک و سودمندی ناچیزی هستند. به طور مختصر و مفید ایران با پاریس یا لندن و استانبول و بمبئی شناخته نمی‌شود. در عوض، فلات ایران همواره مجمع‌الجزایری از مراکز شهری دور از هم است که بوسیله جاده‌های پر مخاطره تجاری با دیگر بخش‌های کشور ارتباط دارند، با این وجود بواسطه مناطق مجاورش که غذا و سایر مایحتاج را تأمین می‌کنند تا حد زیادی بی‌نیاز می‌شود و بنابراین عملاً خودمختار و مستقل است. این [حالت] مشابه مغولان هندوستان است، که توالی از مراکز سیاسی را به خود دید، از آگرا تا فاتح پور سیکری تا شاه جهان آباد/دهلی، به جز این شهر اخیر [یعنی دهلی] سه شهر دیگر در نواحی مرکزی محدودی واقع شده بودند که در جلگه هندو-گنگ شمالی قرار داشت، [یعنی منطقه‌ای که] مرکز سیاسی و دارای اهمیت ویژه اقتصادی شبه قاره هند محسوب می‌شد. ایران هرگز دارای یک مرکز قدرت واحد نبود. توالی سلسله‌های نسبتاً بی‌قاعده‌ای از نقاط مختلف کشور منشاء می‌گرفتند ایران را به سرزمینی تبدیل نمود که دارای توالی زیاد مراکز سلطنتی است که در اطراف و اکناف کشور پراکنده بودند- از مراغه تا سلطانیه تا تبریز تا قزوین و اصفهان و شیراز و مشهد و سرانجام تهران.^۳ [نهاد] حکومتی ایران همواره متحرک بود و در چادر شکل می‌گرفتند و پایتخت

^۱ Gordon East, *The geography behind History*, New York: Norton, 1999, 98. For a good example of conditions in France, see Graham Robb, *The Discovery of France: A Historical Geography From the Revolution to the first world war*, New York: Norton, 2008-

^۲ For the delineation of Irans boundaries in the nineteenth century, see Keith S. McLachlan, ed, *The Boundaries of Modern Iran*, London: Palgrave Macmillan, 1994. For the issue on frontiers during the nineteenth century, see Firoozeh Kashani-Sabet-

^۳ - در حقیقت ایران کشوری با پایتخت‌های متعدد در تاریخش محسوب می‌شود.





در هر جایی واقع بود که شاه و همراهانش جمع می‌شدند.^۱ این الگو در زمانی که شاه عباس شهر اصفهان را که در مرکز [ایران] واقع شده بود، در اوایل قرن هفدهم به عنوان پایتخت انتخاب نمود، و این شهر را تبدیل به حلقه اتصال قدرت سیاسی و فعالیت تجاری نمود، یک آن از بین رفت (حدافل شاه و همراهانش برای مدت طولانی در این شهر بودند) با این وجود حتی در مورد اصفهان، ما می‌بایست مراقب باشیم تا این شهر را به عنوان تنها مرکز جاذبه کشور در راستای ایجاد حکومت بسیار متمرکز نبینیم، با چرخش یکنواخت تشعشع به قسمت‌های بیرونی قلمرو قدرت در ایران، یا هر جای دیگر از خاورمیانه، این تمرکز از یک فعل و انفعالی بر می‌خیزد «تارنمای شخصی بین خاندان سلطنتی و قدرت‌های محلی».^۲ با داشتن این نکته در ذهن، به نظر می‌رسد کاربردی تر باشد که توجهی به ایران در اوایل عصر مدرن داشته باشیم به عنوان مجمع الجزایری از شهرهای عمدتاً مستقل و مناطق داخلی مرتبط با آن‌ها، که بوسیله لایه‌های قدرت همراهی می‌شدند و حکومت نسبتاً ضعیفی که در پی طرح ریزی قدرت و ادعای جهانشمولی بود، حتی زمانی که مکاتبات رسمی اش فراتر از پایتخت اجرا نمی‌شد.^۳

در این شرایط [بکارگیری] تام نظریه یک قلمرو متحد گمراه کننده است، و برای دولت ترکیبی که صفویان ایجاد کردند استفاده از مفهوم دولت-ملت متحد مدرن کاملاً غیرمرتبط است. چارلز تیلی بیان می‌کند که تا دوران مدرن، یک حکومت قابل دوام [ماندنی] نمی‌تواند به راحتی در هر سرزمینی که بیش از ۲۵۰ مایل یا ۴۰۰ کیلومتر [وسعت دارد] تسلط یابد و [این موضوع] قطعاً در مورد حکومت صفوی نیز صدق می‌کند.^۴ (محدوده) قلمرو به هر حال از آنچه که ما تصور می‌کنیم از اهمیت کمتری برخوردار است، همانطوری که تمام حکومت‌های پیش از مدرن از اسب سواری شکل گرفتند و تمرکز بیشتر بر تحرک بود تا دفاع از موقعیت‌های ثابت. فراتر از آن، دولت برای حفظ جاده‌های تجاری اصلی که برای تبادل و گردش کالاهای حیاتی بودند، تلاش می‌کرد.^۵ شاهانی موفق به انجام این کار می‌شدند که بخش عمده‌ای از فعالیت‌های نظامی‌شان را به این کار اختصاص می‌دادند، [از طریق] گشت زنی در قلمروشان، بازرسی ولایات دور افتاده و هم چنین انجام زیارت در راستای تقویت اعتبار دینی‌شان. این [کار] ترکیبی بود از مأموریت نظامی که شامل یک استراتژی بود که برای مجازات و ارباب دشمنان بالفعل و بالقوه طراحی شده بود، همراه با انتظارات و چشم‌داشت‌های مذهبی. در این فرایند آن‌ها نشانه‌هایی که صبغه فرهنگی داشت را اجرا می‌کردند مانند زندگی در چادرها و رفتن به سفرهای شکاری مکرر.^۶

¹ - See Monika Gronke, "The Persian Court between Palace and Tent: From Timur to Abbas I" in Lisa Golombek and Maria Subtelny, eds, *Timurid Art and Culture: Itan and Central Asia in the Fifteenth Century*, Leiden: Brill, 1992, 18-22.

² Christine Noelle- Karimi, "Khurasan and Its Limits: Changing Concepts of Territory From Pre-Modern to Modern Times," in Markus Ritter, Ralph Kauz and Birfitt Hoffmann, eds, *Iran und iranisch gepragte kulturen. Studien zum 65. Geburtstag von Bert. G. Fagner*, Wiesbaden: Dr Ldwig Reichert Verlag, 2008, 9-19: 16.-

³ -For this model as applied to the Timurid dynasty, see Beatrice Forbes Manz, *Power, Politics and Religion*, 2: and in general, Peter Fibiger Bang, "Lord of All the World: The State, Heterogeneous Power and Hegemony in the Roman and Mughal Empire," in Bang and Bayly, eds, *Tributary Empires*, 171-92.

⁴ -Charles Tilly, *Coercion, Capital and European States*, Cambridge, MA: Blackwell, 1990, 47.

⁵ -Jeremy Black, *War and the World: A Comparative History*, Houndmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2011, 140, and Noelle-Karimi, "Khurasan and Its Limits" 12.

⁶ -For The Situation in MughL India, see Lisa Balabanlilar, "The Emperor Jahangir and the Pursuit of Pleasure" *Journal of the Royal Asiatic Society*, third ser, 2, 2009, 173-86

این در حاشیه است و در انحصار، بیشتر مناطق کوهستانی که مناطق خُرد نامیده می‌شود، مناطقی که در آن انسان‌های حکومت‌های کوچک را شکل می‌دهند و خواه ناخواه انباشته از رقابت‌ها می‌شود، و مناطقی از پیچیدگی‌های قومی و زبان‌شناسی گنجاننده، ایجاد می‌گردد» آن امپراتوری واقعاً خودش را در تلاش و کار نشان می‌دهد.^۱ در مورد صفویان، بین مرکز و مناطق خُردی که شکل گرفته بودند، مرزهای دقیقی وجود نداشت. علاوه بر این، «مسئله» نواحی مرزی واقعاً یک بسطی از هسته بود. قدرت قبیله‌ای نه فقط بر نواحی حاشیه مرزها یا حتی بر نواحی اطراف پایتخت تسلط داشتند. بلکه به نوعی، خودشان در مرکز [حضور داشتند] حتی بعد از آنکه صفویان قزلباش‌ها را بوسیله ایجاد یک نظام اداری و ارتش که تا حد زیادی مبتنی بر اکثریتی از گرجیان و ارمنیانی بودند که غلامان شاه (غلامان) نامیده می‌شدند، به حاشیه رانده شدند. شورش‌های قبیله‌ای از حاشیه‌ها در سرتاسر دوره صفویه خطر بالقوه‌ای بود. توجه و هدف قرار دادن مناطق داخلی کشور [توسط قبایل] در قرن هفدهم به همان اندازه قرن شانزدهم بود. در سال ۱۴-۱۵۱۳ م ازبکان غارتگر به منطقه کرمان حمله کردند و در سال ۹۷-۱۵۹۶ م این قبایل تا یزد هم نفوذ کردند یعنی ۱۰۰۰ مایل در داخل قلمرو سرزمینی صفویان.^۲ در اوایل دهه ۱۶۸۰ م، قبایل بختیاری اعلام کردند از طریق غارت کاروان‌ها جاده‌های در مجاورت اصفهان را مسدود خواهند کرد^۳ و در سال ۱۶۹۴ م جنگجویان بلوچ سوار بر شترهای تیزرو تا فاصله یک روزه به پایتخت نیز رسیدند.^۴

«مناطق در هم شکسته» که هنوز در لبه نظارت و نفوذ حکومت مرکزی قرار داشت، یک مشکل فوری خاص و همیشگی بود که به عناصر قبیله‌ای که به طور مداوم به مناطق داخلی نفوذ می‌کردند، پناه می‌داد. چه عاملی مانع از شکست و تهدید مرکز توسط سرزمین‌های حاشیه‌ای می‌شد؟ بخشی از پاسخ به این سؤال مبتنی بر پایه اقتصادی است که در مورد مناطق مرزی نسبت به مورد مرکز حتی ضعیف‌تر بود و این مسئله یعنی انباشت و گردآوری کافی از مازاد درآمد اقتصادی کسب و حفظ استقلال مقامات محلی را بسیار مشکل ساخته بود، و این امر مخالف استقلال اسمی بود. اما پاسخی جامع و حقیقی به این سؤال نیازمند توجه و نگاه به مکانیسم‌ها [طرز کار] و ابزارهای مورد استفاده صفویان در راستای به حداکثر رساندن نظارت می‌باشد.

خشونت به شکل تهاجم نظامی، فتح و تصرف، یا تنبیه وسیله اصلی نظارت در [نظام] ابزاری صفویه بود، همانطور که در همه دولت‌های پیش از مدرن بود. این [امر] در شکل‌های مختلفی صورت می‌گرفت. یکی از ابزارهای ایجاد وحشت استفاده از تاکتیک‌های زمین سوخته بود که برای ایجاد سختی و تنگنا در زندگی دشمن طراحی شده بود. صفویان از این سختی و تنگنا تاکتیک به صورت بسیاری گسترده‌ای در نواحی مرزی با امپراتوری عثمانی یعنی ناحیه بین تبریز و ارزروم استفاده می‌کردند. این منطقه جایی بود که بواسطه زمین‌های حاصلخیزی که داشت، غارت و چپاول می‌شد، و بر تعداد قابل ملاحظه‌ای از ساکنین [این منطقه] تأثیر می‌گذاشت. تخریب نوار وسیعی از زمین توسط شاه طهماسب در سال ۱۵۴۰ م و ویرانی و خرابی منطقه جلفا در

^۱- James C. Scott, *The Art of Not Being Governed: An Anarchist History of Upland Southeast Asia*, New Haven, CT: Yale UP, 2009, 7.

^۲- Abdi Bik Shirazi, *Takmilat al-akhbar. Tarikh-e Safaviyeh az aghaz ta 978 h. q*, ed Abd ai-Hoseyn Navai, Tehran: Nashrani, 1369/1990, 49; and, in general, Abbas Ali Ghaffari fard, *Ravabet-e Safaviya va Uzbakan(913-1031 h. q*, Tehran: Vizarat-I Umur-I Kharajah, Muassah-I Chap va Intisharat.

^۳-Richard, ed, *Raphael du Mansm vol. 2*, 323.

^۴-Martin Gaudereau, "Relation de la mort de schah Abbas, roi de Perse et du couronnement de Sultan Ussain, son fils," IN Anne Kroell, ed, *Nouvells dispahan 1665-1695*, Paris: Societe d'histoire de IOrient, 1979, 65.



نخجوان توسط شاه عباس به عنوان بخشی از تبعید جامعه ارمنیان جلفا در سال ۱۶۰۴-۰۵ م شاید نمونه‌های خوبی از این نوع وحشت و هراس هستند.^۱

روش دیگری که برای افزایش نظارت مورد استفاده قرار می‌گرفت کاهش جمعیت و اسکان مجدد اجباری بود، شیوة کهن سالی که برای حل تضعیف وفاداری و تقویت دفاع از مرز طراحی شده بود. شاه عباس اول قبیله قاجارها را که به نظر می‌رسد منشاء آن‌ها از آناتولی باشد در نواحی شمال شرقی اسکان مجدد داد و از آن‌ها برای حفاظت از مرزهای قفقاز در نزدیکی گنجه استفاده نمود. هم چنین آن‌ها را در نواحی خراسان در حوالی استرآباد و مرو سکونت داد. او هم چنین ترکمانان گوکلن را برای سکونت در مجاورت استرآباد تشویق نمود و از این طریق از آن‌ها برای حفاظت از این شهر مرزی در برابر حملات ترکمانان یموتی، که به عنوان رقیب ترکمانان گوکلن محسوب می‌شدند، بهره برداری کرد. در دهه ۱۶۷۰ م، در دوران سلطنت شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۶ هـ. ق- ۹۴- ۱۶۶۶ م) گوکلن‌ها هنوز از مرزهای شمالی استرآباد در برابر یموت‌ها محافظت می‌کردند.^۲ اما در خصوص کردها، که به خاطر کیفیت جسمانی‌شان شناخته شده هستند، اغلب در راستای این هدف [محافظت از مرزها] به فاصله‌های زیادی نقل مکان داده می‌شدند. در این جهت شاه طهماسب خلیل خان سیاس منصور، رهبر قبیله کردها، کسی که علیه او شورش کرده بود، را به خراسان فرستاد تا از این ناحیه در برابر [حملات] قبایل ترکمن دفاع نماید.^۳ قبایل کردی بار دیگر در نواحی خشک و لم یزرع کیتیچ و مکران اسکان داده شدند. بعد از گنج علی خان (مرگ ۱۶۲۵ م) حاکم کرمان، که قلعه نظامی بن فعل (بامپور) را تسخیر کرده بود و تعدادی از رهبران بلوچ را در سال ۱۰۲۰ هـ. ق/ ۱۶۱۱ م به گروگان گرفت.^۴ در دوران سلطنت شاه سلیمان شاهد نقل مکان دیگر کردها به سمت شرق هستیم. شیخ علی خان بعد از انتصابش به عنوان وزیر اعظم بین سال‌های ۱۰۷۹ هـ. ق ۱۶۶۹ م و ۱۰۹۹ هـ. ق- ۱۶۸۹ م، که خودش هم یک کرد بود، تعدادی از رهبران کرد را به همراه خدم و حشمشان به کرمان فرستاد. [و از طریق] بازبینی سابقه اداری مقامات منصوب شده [می‌توان بیان نمود که] آن‌ها را به ترتیب [در پست‌های رسمی] جابجا می‌کرد.^۵

ساخت قلعه‌های نظامی نیز دفاع را تقویت می‌کرد [ساخت دژهای نظامی] اقدامی است که به زمان رومی‌ها برمی‌گردد- شهرهای مرزی ایران تقویت می‌شدند- و تبریز و ایروان و قندهار نمونه‌هایی از این شهرها بودند. بر عکس شهرهایی که در داخل قلمرو

¹ For Tahmasb's operations in eastern Anatolia, see Walter Posch, *Osmanisch-Safavidische Beziehungen (1545-1550): Der Fall Ali? as Mirza*, 2 vols paginated as one, Vienna: Österreichische Akademie der Wissenschaften, 2013, 481ff. For Shah 'Abbas's actions in Nakhichevan, see Jean Chardin, *Voyages du chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'Orient*, 10 vols and map, ed. L. Langlès, Paris: Le Normant, 1810-11, vol. 2, 297, 305; and Edmund M. Herzig, "The Deportation of the Armenians in 1604-1605 and Europe's Myth of Shāh 'Abbās I," in Charles Melville, *Pembroke Papers I, Persian and Islamic Studies in Honour of P.W. Avery*, Cambridge: University of Cambridge Centre of Middle Eastern Studies, 1990, 59-71: 67-8. For a description of these tactics in the Persian-language sources see Mirza Big Jonabadi, *Rowzat al-Safaviyeh*, ed. Gholamreza Tabataba'i Majd, Tehran: Bonyad-e Mowqafat-e Doktor Mahmud Afshar Yazdi, 1378/1999, 835.

² Masih Zabihi and Manuchehr Setuda, eds, *Az Astara ta Astarabad*, 8 vols, Tehran: Entesharat-e anjoman-e asar-e melli, 1349-55/1970-6, vol. 6, 52-3.

³ Akihiko Yamaguchi, "Shāh Tahmasp's Kurdish Policy," *Studia Iranica* 1, 2012: 118-19.

⁴ Iskandar Beg Torkaman and Mohammad Yusof Mo'arrehk, *Zeyl-e tarikh-e Alam-ara-ye*

'Abbasi, ed. Soheyli Khansari, Tehran: Ketabforushi-ye Eslami, 1329/1951, 132; and Mohammad Ibrahim Bastani-Parizi, *Ganj 'Ali Khan*, Tehran: Entesharat-e Asatir, 3rd edition, 1368/1989, 42.

⁵ See Matthee, *Persia in Crisis*, 160-1.

سرزمین بودند، به محافظت اندکی نیاز داشتند، و شاه عباس اول بواسطه بنای قلعه نظامی تبرسران در مرز داغستان مشهور شده است.^۱ این قلعه‌های نظامی در جهت دفاع حقیقی و واقعی ارزش کمی داشتند و نیروهای دشمن، بالاخره، می‌توانستند این شهرهای مستحکم را نادیده بگیرند و از کنار آن یا با فاصله از آن رد شوند، به این منظور که جنگ را به سرزمین‌های دشمن منتقل نمایند.^۲

با این وجود نیروی نظامی و گسترش آن که امری منطقی بود، محدودیت‌هایی داشت. بعد از اینکه شاه اسماعیل (۱۵۲۴-۱۴۸۷ م/ ۸۹۲-۹۳۰ ه. ق سلطنت ۱۵۰۱-۲۴ م/ ۹۳۰-۹۰۷ ه. ق) بخش‌های وسیعی از مناطق هسته سنتی ایران را فتح کرد، صفویان به این امر پی بردند که ادامه [روند] توسعه قلمروشان فراتر از توانایی‌شان است. سرزمین‌های کم جمعیتی که همانند قوس کمان باز شده از سواحل شرقی دریای خزر تا خلیج عمان، خراسان، سیستان و بلوچستان در حال توسعه بود، نشانه‌ها نسبتاً ناخوشایند بود، [این مناطق] به واسطه شرایط خشن طبیعی در قالب ماسه و ریگ و صحاری نمک وسیع معین شده‌اند، فقدان ظرفیت نیروی دریایی توسعه [قلمرو] صفویه را به سمت و سراسر خلیج فارس متوقف کرد. سپس عراق و دشت قفقاز را از دست دادند. اما صفویان در مورد عراق و به میزان کمتری در مورد ارمنستان و گرجستان رقابت شدیدی با عثمانی‌ها پیدا کردند. در واقع بین النهرین حتی بدون حضور عثمانی‌ها، برای ایرانیان ساکن در فلات سرزمینی بیگانه بود، چرا که این منطقه از نظر فرهنگ و زبان عربی بود و دارای آب و هوای بی نظیری بود. در پایان ایرانیان به مالکیت فلات بسنده کردند، [چرا که] در پشت صحاری در رشته کوه‌هایی که آن را احاطه کرده و چارچوبش را تشکیل می‌داد، احساس امنیت می‌کردند.^۳

قدرت سخت یا همان قدرت نظامی برای حکومتی که قصد داشت عناصر تابع را از به چالش کشیدن نظام حفظ نماید، ضروری ماند. قدرت در اذهان به همان اندازه قدرت در عمل مهم و در واقع برای تداوم امپراتوری ضروری بود. ممکن است گفته شود شاه شخصاً بر اساس این اشکال از قدرت قلمرو را تحت سیطره داشته باشد. حداقل تا زمانی که شاه برای بازرسی و نظارت بر سرزمینش تعهد داشت بواسطه مقامش به عنوان فرمانروای کاریزماتیک با مفهوم قوی و پایدار تجسم الهی، قوی‌ترین نیروی تمرکزدهنده در قلمرو بود. اگرچه شاه در یک زمان در همه جا نمی‌توانست باشد، با این وجود و از آنجایی که در هر صورت هیچ فردی نباید دستوراتش را نادیده بگیرد، به غیر از اقدامات نظامی، قدرت کاریزماتیک شخص شاه باید مورد استفاده قرار می‌گرفت. در راستای این سیاست، روش‌های اداری سازمان یافته شکل گرفت که شامل تبدیل استان‌ها به مناطق تحت نفوذ پادشاه در جهت افزایش جریان درآمد مالیات به مرکز بود. هم چنین از ابزارهای پر سابقه و ریشه داری چون داشتن مقامات سایه برای مقامات و

¹ Mostowfi Mofid Mostowfi, *Mo?tasar-e Mof d des Moh ammad Mof d Mostouf*, 2 vols, ed. Seyfeddin Najmabadi, Wiesbaden: Ludwig Reichert, 1989-91, vol. 1, 184-5.

² Amelie Embree, "Frontiers into Boundaries: From the Traditional to the Modern State," in Richard Fox, ed., *Realm and Region in Traditional India*, New Delhi: Vikas, 1977, 255-80: 260.

³ Subsequent Iranian regimes, most notably that of Nader Shah, were to break out of these confines, but the sentiment itself was to endure long beyond the Safavids, as is suggested by the words of Agha Mohammad Khan, the warlord who inaugurated the Qajar dynasty in the late eighteenth century. Faced with the threat of the Russians with their cannons, he is said to have responded: "Their short shall never reach me: but they shall possess no country beyond its range. They shall know no sleep. Let them march where they choose; I will surround them with a desert" (see John Malcolm, *The History of Persia*, 2 vols, London: Murray et al., 1815, vol. 2, 298).





نگهداری بستگان حاکم تحت سلطه به عنوان گروگان در جهت اطمینان از رفتار مناسب و خوب، نیز استفاده می‌شد.^۱ تغییرات زیاد در مناصب و جایگاه‌های اداری که به شدت توسط نافرمانی و فتنه تضعیف شده بود، به همان نسبت به عنوان مکانیسمی ضد شورش‌هایی که توسط حکومت‌های تابعه انجام می‌شد، مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۲ فراتر از این، سازش، مذاکره و جابجایی ترتیبات نهاد خراجگزاری، ابزارهایی ضروری در جعبه ابزار قابل دسترسی حکومت بود.

این روش‌های اخیر بسیار حیاتی بودند و اغلب تنها موارد قابل اجرا در مناطق مرزی بودند. یکی از ترتیبات رسمی اداری در این مناطق ولایت بود. ولایت‌ها در نواحی مرزی قلمرو صفویان واقع شده بودند و عمدتاً مردمان قبیله‌ای که سخت به دنبال استقلال بودند، در آنجا سکونت داشتند و احتمالاً در روابطشان با صفویان، بهتر است به عنوان دست‌نشانده (تحت الحمایه) خوانده شوند، یک حکومت مناسب «بین پیوستگی و اتحاد صرف».^۳ پنج ولایت در اواخر حکومت صفوی به ترتیب عربستان (خوزستان امروزی)، لرستان، گرجستان، کردستان و سرزمین بختیاری بودند.^۴ والی، معمولاً [از بین] خان‌های حاکم بر اتحادیه‌های ساکن در منطقه، [انتخاب می‌شدند] اما همگی فرمانروایان مستقلی بودند. با پذیرش از سوی خاندان‌های برجسته محلی آن‌ها معمولاً از طریق روش‌های موروثی حکومت می‌کردند. حتی اگر شخص شاه به طور رسمی آن‌ها را منصوب می‌کرد. به عنوان یک امتیاز برای استقلال منطقه‌ای، این روش اخیر تقریباً همواره به عنوان روش انتصاب حاکم برای منطقه، مورد استفاده قرار می‌گرفت. انتخاب اشخاص خارج از قبایل ساکن در منطقه ممکن بود به جای حل مسائل مشکلات فراوانی را ایجاد نماید. همانگونه که در مثال کردستان نشان داده شده است، یعنی جایی که در دهه ۱۶۸۰ م حاکم غیرکردی منصوب شده توسط شاه سلیمان بوسیله جمعیت بومی از شهر بیرون رانده شد.^۵ ابراز وفاداری روسای قبایل به حکومت مرکزی بوسیله ابزارهای چون نگهداری اعضای خانواده، به طور معمول یک پسر در اصفهان به عنوان گروگان، تضمین شده بود. والی به صورت رسمی به اصفهان اظهار اطاعت و فرمانبرداری می‌کرد و به نام شاه سکه ضرب می‌کرد. با این حال بر خلاف فرمانروایان عادی، والی بر دستگاه‌های اداری مناطق تحت حاکمیتش نظارت داشت. بودجه‌های خودش را تنظیم می‌کرد، شبه نظامیان خودش را حفظ می‌کرد و روابط با رعایایشان را خودشان مدیریت می‌کردند. در تمام این اقدامات شاه به ندرت مداخله می‌کرد.^۶

در مقایسه با شیوه‌های عمومی در حکومت پیش از مدرن، «چیزی که از رؤسای قبایل خواسته می‌شد، اتحاد برای دفاع از مرزها بود نه از دست دادن قدرت محلی‌شان».^۷ این امر از طریق «اقامت مشروط» قابل حصول بود.^۸ این [اقامت مشروط] اشکال فراوانی

¹ Pietro della Valle insisted that Shah 'Abbas would give all officials a secondary official, a "secretary and a confidant," upon their appointment (see Pietro della Valle, *Delle condizioni di Abbas Re di Persia*, Tehran Offset Press, 1976, 30 [original Venice: F. Baba, 1628]).

² Engelbert Kaempfer, *Am Hofe des persischen Grosskönigs, 1684-1685*, Tübingen: H. Erdmann, 1977, 163.

³ Lord Halsbury, as quoted by W.G. Runciman, "Empire as a Topic in Comparative Sociology," in Bang and Bayly, eds, *Tributary Empires*, 99-107: 99.

⁴ Ansari, *Dastur al-Moluk*, 11-15.

⁵ Kaempfer, *Am Hofe des persischen Grosskönigs*; Mohammad Yusof Vala Isfahani, *Khald-e barin (Iran dar ruzgar-e Safaviyan)*, ed. Mir Hashem Mohaddes, Tehran: Bonyad-e Mowqafat-e Doktor Afshar Yazdi, 1372/1993, 20; and Ayatollah Sayyed Mohammad Mardukh Kordestani, *Tarikh-e Mardukh*, Tehran: Chapkhaneh Artesh, 3rd edn., 1323/1944, 111.

⁶ T.S. Kuteliia, *Gruziia i sefevidskii Iran (po dannym numizmatiki)*, Tiflis: Metsniereba, 1979

⁷ Embree, "Frontiers into Boundaries," 264.

داشت که [شامل] انتصاب یکی از اعضای قبیله به عنوان قورچی (عضوی از گارد ویژه صفوی)، انتصاب مقامات محلی از همان منطقه با رضایت اعضایشان و اتحاد از طریق ازدواج با [اعضای] خانواده حاکم منطقه‌ای، که در واقع سبب ترفیع جایگاه مردان قبیله در دربار سلطنتی می‌شد.^۲ این شیوه اخیر در روابط با ولایت‌ها معمول بود که قابل توجه‌ترین آن مربوط به ولایت گرجستان است. این روش می‌توانست به مناطق دور دست که به مراتب از هر نوع نظارت آرمانی به دور بود، گسترش یابد. شاه طهماسب (سلطنت ۷۶-۱۵۲۴ م) یکی از دخترانش را به عقد و ازدواج عادل گرای خان، رهبری تاتار از ناحیه شمال دریای سیاه، داد و [شاه طهماسب] او [عادل گرای] را به عنوان گروگان در [دربار سلطنتی] نگه داشت و امیدوار بود [از این طریق] مانع کنار آمدن و اتحاد تاتارها با عثمانی‌ها شود.^۳

اگرچه حکومت هم چنین این توانایی را داشت که با استفاده از روش‌های قاهرانه و خشونت آمیز وفاداری به حکومت مرکزی را به دست آورد اما یک ناظر نیمه قرن هفدهم اصرار دارد که خراجگزارانی (تبعه‌هایی) همانند کردان به شرط برخورداری از حقوق آب به شاه ابراز وفاداری نمودند. ترتیبات حکومت مرکزی که برای روسای قبایل [ساکن] در حاشیه‌های [کشور] برقرار شده بود بیشتر شامل کمک‌های سالانه بود. سوی روابط معمولی که بین حکومت تابع و قدرت مافوق برقرار بود، حکومت مرکزی اغلب [مبالغی] را به سران اشراف [قبایل] پرداخت می‌کرد. به این امید که ثبات و امنیت مناطق حاشیه [قلمرو حکومتی] را در برابر [عوامل] خارجی به دست آورد. بخاطر دفاع در مقابل عناصر متجاوز به مرزها این کمک مالی حتی به عناصر وحشی تری که احتمالاً نمی‌رفت آن‌ها را مطیع و تابع کرد، نیز پرداخت می‌شد. انتقال چنین پول‌هایی هیچ تضمینی برای همکاری‌های طولانی مدت نبود. اگرچه، برای وفاداری بهترین ابزار بود. سرشت فطرت آدمی این است که همیشه مشروط و موقت است.^۴

تمام مناطق پیرامونی بوسیله چنین تمهید و ترتیبی به حکومت مرکزی متصل می‌شدند. اما همه مناطق مرزی و سرحدی یکسان نبودند. همانگونه که به این واقعیت در منابع اذعان شده است هیچ بخشی از مناطق شرقی از مقام و شکل ولایت برخوردار نبودند. برای نشان دادن این نکته، در ادامه این تحقیق و در راستای مطالعه دقیق‌تر دو ناحیه پیرامونی را مورد بررسی قرار خواهیم داد: یکی در غرب یعنی به ترتیب مناطق مرزی بین ایران و عراق و آناتولی شرقی و دیگری در شرق یعنی منطقه وسیع و پهناور سیستان و بلوچستان.

مرزهای غربی صعب العبور، کوهستانی و عمدتاً غیر قابل دسترس بود. از دوران باستان جاده‌های اصلی قابل دسترس این منطقه که ایران را به بین‌النهرین وصل می‌کرد از همدان، کنگاور و کرمانشاه به بابل/بغداد از طریق قصر شیرین و خانقین، یعنی شهرهای مرزی بین قلمرو سرزمینی صفویه و عثمانی، امتداد داشت. دسترسی به جنوب، که بواسطه مرداب‌های غیر قابل نفوذ عراق سفلی دشوار و سخت بود [تنها] به مسیری محدود می‌شد که شوشتر را از طریق هویزه به بصره متصل می‌کرد. علاوه بر این، این منطقه

¹ Jane Burbank and Frederick Cooper, *Empires in World History: Power and the Politics of Difference*, Princeton, NJ: Princeton UP, 2010, 14.

² Yamaguchi, "Shāh Tahmāsp's Kurdish Policy," 115-17, 120.

³ Giovanni Michele, "Relazione delle successi della guerra," Biblioteca da Ajuda, Lisbon, Cod. 46-X-10, fol. 312v. For examples of Safavid sexual politics vis-a-vis Georgia, see Hirotake Maeda, "Exploitation of the Frontier: The Caucasus Policy of Shah 'Abbas I," in Willem Floor and Edmund Herzig, eds, *Iran and the World in the Safavid Age*, London: I.B. Tauris, 2012, 471-90: 484-5

⁴ See Roy P. Mottahedeh, *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society*, Princeton, NJ: Princeton UP, 1980.

محل سکونت مردمان قبیله‌های مختلفی [شامل] لرها، کردها و عرب‌ها بود که به شدت به استقلال خودشان، اهمیت می‌دادند. بر اساس عهدنامه ذهاب، که بین عثمانی‌ها و صفوی‌ها در سال ۱۰۴۹ هـ. ق/ ۱۶۳۹ م منعقد شده بود، شفافیت و نظم بی سابقه‌ای در این زمینه ایجاد کرد. این عهدنامه مشخص کرد، اگرچه خط مرزی دقیقی نیست، اما منطقه مرزی با ارجاع به «نشانه‌های قابل شناسایی متقابل (شامل تأسیسات نظامی) و ساکنین بومی [مشخص می‌گردد]^۱ شرق شناس فرانسوی فرانسویس پتیس دی لاکرویکس (۱۷۱۳-۱۶۵۳ م) که بین تبریز و ارز روم را در سال ۱۶۷۰ م پیموده بود، بیان می‌کند که مرز بین دو حکومت بوسیله دو تپه‌ای که تعدادی از ستون‌ها (کوتوکلر) در آن قرار داده شده بود، مشخص شده بود. البته با توافق طرفین این منطقه، سرزمین بدون صاحبی بود که متعلق به یک حکومت نبود.^۲ با این وجود مناطق مرکزی نزدیک به مرزها نسبت به مناطق دیگر، کلیدی برای تصرف و نظارت حکومت‌ها محسوب می‌شدند. ناحیه اطراف قارص بر اساس عهدنامه آماسیه ۹۶۲ هـ. ق/ ۱۵۵۵ م و تا زمانی که عثمانی‌ها این [منطقه حائل] را در سال ۹۸۶ هـ. ق/ ۱۵۷۸ م تحت کنترل خود درآوردند، منطقه حائل بود.^۳ عثمانی‌ها اداره ارزنکان، وان و بغداد را در دست داشتند، در حالی که توجه صفویان در آن نقطه بر بغداد متمرکز بود.^۴ مقامات صفوی به ساکنین اصلی نوار مرزی مناطق شمالی یعنی کردها توجه داشتند. کردها بواسطه زمینه و استعدادشان در تغییر [حمایت از] طرف‌هایی که آن‌ها مناسب [خود] می‌دیدند، بی ثبات بودند و دائم تغییر می‌کردند. کردها بین دو قدرت بزرگ قرار داشتند و فاقد ابزارهای لازم برای استقرار خودشان از طریق فعالیت‌ها و نبردهای نظامی بودند. کردها به صورت طبیعی کار دقیقی را انجام می‌دادند و درگاهی اوقات در تغییر طرف حمایت سریع بودند. همانطور که در مورد دو خائن حاجی بیگ دُنبللی و غازی خان تکلو وجود داشت، یعنی کسی که در سال ۷-۹۶۴ هـ. ق/ ۱۵۴۰ م و بعد از شکستی که از عثمانی‌ها در نبرد و حمله پذیرفت، به صفوف صفویان برگشت.^۵ در نواحی مرزی با امپراتوری عثمانی، توانایی مستمر نیروهای قبیله‌ای برای به جنگ انداختن یک حکومت علیه حکومت دیگر تا دوران نسبتاً اخیر، یک مسئله (مشکل) پابرجا بود و ضعف ذاتی استانبول و اصفهان را نمایان می‌ساخت.^۶ این موضوع احتمالاً به این دلیل است که خلیل خان حاکم منطقه بختیاری اگرچه به عنوان مخالف به اعدام محکوم شد ولی فقط از حکومت عزل شد و آن هم پس از آنکه مردمش علیه سرکوب خشونت آمیزش، سر به شورش برداشتند. به همین دلیل است که او توانست دوازده سال بعد پست خود را دوباره به دست آورد.^۷ همانگونه که در کوتاه مدت دیده می‌شود شاه عباس اول شخصاً با مبارک خان حاکم

^۱ Sabri Ateş, *The Ottoman-Iranian Borderlands: Making a Boundary, 1843-1914*, Cambridge: Cambridge UP, 2013, 23.

^۲ François Petis de la Croix, *Extrait du journal du Sieur Petis, Fils...*, in Ahmad Doury Efendy, *Relation du Dourry Efendy, ambassadeur de la Porthe Othoman auprès du roy de Perse*, ed. L. Langlès, Paris: Ferra, 1810, 148.

^۳ Eskandar Beg Monshi, *History of Shah `Abbas the Great (Tār-e `Ālamāra-ye `Abbas)*, ed. and trans. Roger M. Savory, 3 vols [paginated as one], Boulder, CO: Westview Press, 1978, 350; and Posch, *Osmanisch-Safavidische Beziehungen*, 46.

^۴ H. Chick, ed., *A Chronicle of the Carmelites in Persia. The Safavids and the Papal Mission in the 17th and 18th Centuries*, 2 vols [paginated as one], London: Spottiswood, 1939; repr. I.B. Tauris, 2012, 30.

^۵ Posch, *Osmanisch-Safavidische Beziehungen*, 58.

^۶ Only in the early nineteenth century did the Ottomans even attempt to subdue the tribal peoples in their eastern borderlands (see Elke Hartmann, "The Central State in the Borderlands: Ottoman Eastern Anatolia in the Late Nineteenth Century," in Omer Bartov and Eric D. Weitz, eds, *Shatterzone of Empires: Coexistence and Violence in the German, Habsburg, Russian and Ottoman Borderlands*, Bloomington, IN: Indiana UP, 2013, 178).

^۷ See Matthee, *Persia in Crisis*, 147.

توانمند عربستان، ملاقات کرد. به همین ترتیب شاه عباس دوم (سلطنت ۱۰۷۶-۱۰۵۲ هـ. ق/ ۶۶-۱۶۴۲ م) از منصورخان، حاکم هویزه، حتی بعد از آنکه اخیراً یک شورش علیه صفویان را رهبری نمود، طی مراسم و تشریفات با شکوهی در سال ۱۰۵۵ هـ. ق/ ۱۶۴۵ م، استقبال نمود.^۱ سلیمان خان، بیگلر بیگی کرد منطقه اردلان در سال ۱۰۶۷ هـ. ق/ ۱۶۵۷ م طرف استانبول را گرفت و سعی کرد به قلمرو عثمانی‌ها فرار نماید. او قبل از اینکه بتواند بگریزد، دستگیر شد و برای این عمل خیانت آمیز تنها به مشهد تبعید شد. شاه عباس دوم کسی بود که نه تنها در مورد این شخص بلکه در موارد دیگر نیز علاقه کمی به درگیری با کردها و عثمانی‌ها داشت و در این راستا به وی (سلیمان خان) اجازه داد تا پسر بزرگ‌ترش کلبعلی خان را جانشین خودش نماید.^۲ کشیش فرانسوی نیکولاس سانسون، با بیان اینکه صفویان در مواجهه با همسایه قدرتمندشان، عثمانی‌ها، می‌بایست از تداوم اتحاد و وفاداری رؤسای ترکمن که حاکمان کردستان و اعراب بیابانگرد بودند، یعنی کسانی که از امیران بزرگ اطاعت نمی‌کردند، اطمینان حاصل می‌کردند. این وضعیت و شرایط را به صورت خلاصه، تصویر می‌نماید.^۳

در نتیجه این شرایط رؤسای نظامی قبایل توانستند خودمختاری خود را حفظ نمایند. شاه عباس اول، در امتیازی به قدرت محلی، مجبور شد که موافقت نماید لرستان خانی داشته باشد که از بین رؤسای منطقه، انتخاب شده باشد.^۴ کردستان همسایه [لرستان] در دست طایفه (قبیله) قدرتمند محلی اردلان بود که در وفاداری ظاهری‌شان بین عثمانی‌ها و صفویان به صورت متفاوت عمل می‌کردند و تا سال ۱۰۲۰ هـ. ق/ ۱۶۱۱ م، یعنی زمانی که شاه عباس اول بر علیه آن‌ها دست به اقدام نظامی زد، به صورت مستقل در این منطقه فرمان می‌راندند. یک نبرد واقعی با هدف فتح کامل این منطقه در زمانی انجام نشد که هالوخان، رئیس قبیله اردلان، پسر خودش خان احمدخان را به عنوان گروگان به اصفهان فرستاد. خان احمدخان به علت اینکه توسط صفویان به کردستان برگشته بود، جایی که او پدرش را معزول و سرنگون نمود، به صفویان دست اتحاد داد. از این زمان به بعد فرستادن گروگان از کردستان به اصفهان به امری عادی بدل شد. عقد ازدواج بین خان احمدخان و زرین کلاه شاهزاده خانم صفوی، منجر به تقویت بیشتر روابط بین صفویان و کردها شد. علاوه بر این فشارها و تبلیغات مذهبی صفویان در طول زمان، موجب شد که اردلان‌ها اعتقادات سنی‌شان را به کناری نهادند و مذهب شیعه دوازده امامی را پذیرا شوند. خان احمدخان به شاه عباس اول در فتح موصل، کرکوک و بغداد کمک‌های ممتد و مستمری نمود. با این وجود این به این معنی نبود که کردها به صورت حقیقی و واقعی تابع صفویان شدند. آن‌ها به وضعیت نیمه مستقلشان در دوران حکومت جانشین شاه عباس، شاه صفی اول، (سلطنت ۱۰۳۹-۵۲ هـ. ق/ ۱۶۲۹-۴۲ م) را حفظ کردند تا به جایی که خان احمدخان، بواسطه قتل عام‌هایی که با حضور شاه جدید در سال ۱۰۳۹ هـ. ق/ ۱۶۲۹ م رخ داده بود، نا امید شد و به عثمانی‌ها روی آورد و با اعوان و انصارش در نبرد سال بعد که بین دو قدرت روی داده بود، علیه صفویان جنگید.^۵

^۱ *Nationaal Archief (NA)* (Dutch National Archives, The Hague), Coll. Gel. de Jongh 283, Dagregister Winninx, 7 Oct. 1645, fol. 217.

^۲ Paul Luft, "Iran unter Schah 'Abbas II (1642-1666)," unpubl. Ph.D. dissertation, University of Göttingen, 1986, 108-9.

^۳ N. Sanson, *Estat prè sent du royaume de Perse*, Paris: La Veuve de J. Langois, 1694, 176.

^۴ Chardin, *Voyages*, vol. 9, 205-6.

^۵ Motalleb Motallebi, "Jaygah va vazi'at-e hokmrani-ye valiyan-e Ardalan dar dawra-ye Safavi," *Nama-ye Baharestan* 2, 1390/2011, 1119-20.



با انعقاد یک توافق مرزی متقابل (دوطرفه) با امپراتوری عثمانی، عهدنامه ذهاب در سال ۱۰۴۹ هـ. ق/ ۱۶۳۹ م فضا و مجال قبایل برای استقلال را کاهش داد.^۱ در اینجا هم اردلان نمونه خوبی در این زمینه است. در نتیجه عهدنامه [ذهاب] آن‌ها [اردلان‌ها] نیمی از سرزمینشان از دست رفت و به عثمانی‌ها [واگذار شد]. مهم تر اینکه آن‌ها توانایی‌شان را برای تغییر طرف‌های حمایت به آسانی که پیش از این انجام می‌دادند را از دست دادند. این موضوع در سال ۱۰۶۷ هـ. ق/ ۱۶۵۷ م آشکار شد، یعنی زمانی که سلیمان خان به عنوان بیگلربیگلی اردلان منصوب شد، طرف استانبول را گرفت و سعی کرد به قلمرو عثمانی‌ها بگریزد. او دستگیر شد و به جای کشته شدن به مشهد تبعید شد و این موضوع نشانه دیگری از استعداد مداوم صفویان در تطبیق و سازش با مقتضیات محیطی می‌باشد. شاه عباس دوم، که به درگیری با کردها و عثمانی‌ها علاقه‌ای نداشت، اجازه داد پسر بزرگترخان، کلبعلی خان، جانشین او [سلیمان خان] شود.^۲ شاه سلیمان نیز استراتژی (تدبیر) مشابه‌ای را در سال ۸۵-۱۰۸۴ هـ. ق/ ۱۶۷۴ م ادامه داد. یعنی زمانی که حاکم کرد قلمرو قرچاق، از ناحیه استانبول احساس خطر کرد، نماینده‌ای به اصفهان فرستاد و پیشنهاد تبعیت خراجگزارانه را به صفویان ارائه نمود. با این حال شاه که نمی‌خواست معاهده صلح خودش با عثمانی‌ها به خطر بیفتد، پیشنهاد را نپذیرفت و به کردها توصیه کرد که خودشان را با شرایط [جدید] تطبیق دهند و سعی نمایند رابطه خوبی با حکومت عثمانی داشته باشند.^۳ در

زمان [سلطنت] شاه سلیمان، قدرت صفویان بر کردها به نظر می‌رسد که به اوج خودش رسیده بود. در سال ۱۰۹۳ هـ. ق/ ۱۶۸۲ م شکایت‌های عمومی خسرو خان را به پایین کشید. او کسی بود که گفته می‌شود در طی دو سال حکومتش به عنوان حاکم [کردها] مردم خودش را سرکوب کرده است. پس از هشدارها و تذکرات متعدد و بی‌فایده به او برای بهبود شیوه حکومتداری، به اصفهان احضار شد و در میدان سلطنتی اعدام شد. شاه سلیمان به جای او تیمور خان آجرلو را به عنوان نخستین حاکم غیر کردی منطقه منصوب کرد. (اندکی بعد او نیز توسط مردم محلی از شهر بیرون رانده شد).^۴

در اواخر قرن هفدهم، حکومت صفوی در مقام قدرت مرکزی ضعیف‌تر شد و مجموعه‌ای از مشکلات جدید در نواحی مرزی شمال غربی نمایان گردید. این [مشکلات] پس از اینکه سلیمان بابا، کسی که به عنوان رهبر منطقه کردستان تحت نظارت عثمانی‌ها خدمت می‌کرد، عنوان رئیس قبیله منصوب شده بوجود آمدند. او در سال ۱۰۹۹ هـ. ق/ ۱۶۸۸ م استقلال خودش را از استانبول اعلام کرد و در یک تاریخ نامعلوم در دهه ۱۱۰۰ هـ. ق/ ۱۶۹۰ م سلیمان بابا شهر سلیمانیه را بنیاد نهاد و شهری که بعد از خودش سلیمانیه نام نهاده شد. [او] در ادامه کرکوک و موصل را به قلمروش منضم نمود.^۵ از آنجا او قلمروش را به سمت غرب توسعه داد، یعنی تا سنندج و اردلان، و در این فرایند توسعه خودش را به صورت اجتناب ناپذیر در مواجهه و مقابل با صفویان قرار داد. به مرتضی قلی بیگ زنگنه، پسر قورچی باشی (فرمانده گارد ویژه سلطنتی) شاه قلی خان دستور داده شد که با کمک حاکم کرمانشاه و

¹ Thomas J. Barfield, "Turk, Persian and Arab: Changing Relationships between Tribes and State in Iran and along Its Frontiers," in Nikki R. Keddie and Rudi Matthee, eds, *Iran and the Surrounding World. Interactions in Culture and Cultural Politics*, Seattle, WA: U. of Washington P., 2002, 61-87: 74.

² Kalb 'Ali Khan first ruled the Senneh Dezh (Sanandaj) region but, becoming a favorite of Shah 'Abbas II, ended up ruling all of Kurdistan (see Mardukh Kordestani, *Tarikh-e Mardukh*, 110).

³ Chardin, *Voyages*, vol. 9, 232, 243; Kaempfer, *Am Hofe des persischen Grosskönigs*, 75-6.

⁴ Valah Qazvini Isfahani, *Khold-e barin*, 20; and Mardukh Kordestani, *Tarikh-e Mardukh*,

⁵ See 'Abd al-Hoseyn Nava'i, ed., *Asnad va mokatebat-e siyasi-ye Iran az sal-e 1038 ta 1105 h. q.*, Tehran: Entesharat-e Bonyad-e Farhang-e Iran, 1360/1981, 232.

سربازان منطقه کرمانشاه علیه شورش نیروهای سلیمان بابا اقدام نمایند. اما با توجه نمایش ضعیف نظامی ارتش اواخر دوره صفوی، نتیجه تقریباً ناامید کننده بود. شاه تصمیم گرفت که عثمانی‌ها را متقاعد سازد که لشگری شدید العقاب علیه رهبر قبیله‌ای که به نظر وی تحت نظر حوزه قضایی حکومت عثمانی قرار داشت، اعزام نمایند. بنابر این او سفیری به نام ابوالقاسم خان را به استانبول اعزام کرد، نخست [با هدف] تبریک به تخت نشستن سلطان مصطفی دوم (سلطنت ۱۶۹۵ م ۱۷۰۳ م) که اخیراً تاج گذاری کرده بود، و دوم اینکه فرمانروای جدید را برای مهار سلیمان بابا ترغیب نماید. در سال ۱۹۶۸ م سربازان سلیمان بابا که تعدادشان به حدود ۳۰ هزار نفر می‌رسید، اردلان و ارومیه را تسخیر کرده شاه سلطان حسین عباس قلی خان قاجار، سردار، فرمانده ارتش و حاکم سابق گنجه را به همراه ۶۰ هزار مرد جنگی برای مقابله با شورش اعزام نمود.^۱ به نظر می‌رسد که دو طرف در ابتدا به یک آتش بس رسیدند. اما در جولای همان سال سلیمان بابا بار دیگر دست به حمله زد و نیروهای صفوی را که اکنون عباس قلی خان زیاد اوغلو آن‌ها را فرماندهی می‌کرد در نزدیکی مریوان، در کنار مرز عثمانی- صفوی و در نیمه راه بین سنندج و سلیمانیه، شکست داد. او سپس به مناطق تحت سلطه عثمانی‌ها عقب نشینی کرد. بعد از اینکه استانبول نسبت به او اظهار دوستی کرد، پیشنهاد نظارت بر ایالت شهرزو را به او داد. اما او به همراه سربازانش به جولان دادن در نواحی مرزی کردستان تا سال ۱۷۰۰ م ادامه داد و عثمانی‌ها در این سال نیروی اعزامی را علیه او فرستادند و با اعدام او به حکومتش پایان دادند.^۲

دورتر در جنوب، در نزدیکی محل تلاقی رودخانه‌های دجله و فرات و در سراسر بین النهرین سفلی، عربستان، خوزستان امروزی، واقع شده بود. همانند کردستان، عربستان نیز ولایت صفوی محسوب می‌شد و بنابراین به طور ذاتی نیمه مستقل بود. دشت، گرما و آب و هوای ناسالم عربستان سبب شد که تا عصر جدید کسی به خودش توصیه [سفر به این سرزمین را ننماید]. منطقه اطراف دزفول برای کشت دانه‌هایش مشهور بود و نیشکر نیز به صورت سنتی در این منطقه رشد می‌کند. با این وجود ارزش اقتصادی ذاتی این منطقه پیش از کشف نفت در اواخر قرن بیستم، محدود بود.^۳ به نظر می‌رسد اهمیت تجاری عربستان مهم تر از درآمد کشاورزی آن بود. چرا که این منطقه اهمیتش را بواسطه نزدیکی و مجاورت به شهر بندری بصره، محل دسترسی عثمانی‌ها به خلیج فارس و مرکز تجارت و بازرگانی بین اقیانوس هند و ملل حاصلخیز از طریق عراق و سوریه بود، بدست آورده بود. علاوه بر این مسیر زیارتی مهم که ایران را از طریق بصره به شبه جزیره عربستان، متصل می‌کرد، دلیل دیگری برای اهمیت این منطقه بود. منطقه به این ترتیب به عنوان سپر و فتری بین ترک‌ها و ایرانی‌ها عمل کرده بود. (از زمان اشغال جنوب عراق توسط عثمانی‌ها در نیمه قرن شانزدهم [این منطقه] از سوی دو طرف محل ستیزه و نزاع بود. هر چند عموماً توسط عثمانی-ها، مدیریت و نظارت می‌شد.

¹ Mohammad Ibrahim b. Zeyn al-'Abedin Naseri, *Dastur-e shahriyaran*, ed. Mohammad Nader Nasiri Moqaddam, Tehran: Bonyad-e Mowqafat-e Doktor Mahmud Afshar Yazdi, 1373/1994, 129, 132-3, 177; NA, VOC 1611, Gamron to Heren XVII, 6 May 1698, fol. 37.

² Nasiri, *Dastur-e shahriyaran*, 222ff. 'Abbas Qoli Khan was exiled to Alamut for his poor performance (see NA, VOC 1626, Isfahan to Gamron, 22 February 1699, fol. 99; Shireen Ardalan, *Les Kurdes Ardalan entre la Perse et l'Empire ottoman*, Paris: Librairie orientaliste Paul Guethner, 2004, 52-3, according to whom Soleyman Baba was defeated by the Safavids in 1109/1698).

³ See Mir 'Abd al-Latif Khan Shushtari, *Tohfah al-'alam va zeyl al-tohfa*, ed. S. Movahhed, Tehran: Ketabkhana-ye Tahuri, 1363/1984, 26; and Alexander Hamilton, *A New Account of the East Indies*, 2 vols, Edinburgh: John Mosman, 1727, vol. 1, 89.



این منطقه نسبتاً گرانبها پیوند طبیعی بین عربستان و مابقی ایران فراهم کرده بود. نه تنها ویژگی‌های جغرافیایی و زبان شناسی این منطقه را در درون قلمرو صفوی به صورتی مبهم و تاریک نشان می‌دهد بلکه بواسطه رشته کوه صعب العبور زاگرس از دشت مرکزی [ایران] جدا افتاد. همین امر این منطقه را در معرض مهاجمانی از سرزمین‌های پست غربی قرار داده بود. در بین مردمان نیمه عشایر این منطقه، اعراب بنی کعب بودند که در اطراف دورق (شادگان امروزی) در جنوب النصر در نواحی شمالی اطراف شوشتر و دزفول و منتفیک در جزیره میان شط العرب سکونت داشتند. از قرن شانزدهم عربستان به تدریج ماهیت عربی به خود گرفت و علت عربی سخن گفتن قبایل [این منطقه] مهاجرت قبایلی چون بنی کعب از بین النهرین به این منطقه است.^۱ ساکنین در بخش میانی، اطراف شهر هویزه، مشعشعیان بودند. آن‌ها اتحادیه قبیله‌ای بودند که در قرن پانزدهم به قدرت دست یافتند و در طول زمان خودشان را تبدیل به [مردمانی] کردند که به سلسله اسماعیلی - شیعی منصوب هستند. زمانی که شاه اسماعیل آن‌ها را در اوایل قرن شانزدهم به صورت اسمی تحت نظارت خودش درآورد، پایانی بود بر استقلال کامل مشعشعیان.^۲ اما زمانی که حکومت صفویه ضعیف بود، جدای از دوره کوتاه و پر آشوب سلطنت شاه محمد خدابنده (۹۵-۹۸۵ ه. ق/ ۸۷-۱۵۷۸ م)، به نظر می‌رسد که آن‌ها [مشعشعیان] تابع عثمانی‌ها شدند. روی هم رفته مشعشعیان نظارتشان بر هویزه را حفظ کردند.^۳

این شرایط در دوره سلطنت شاه عباس اول به صورت اساسی تغییر نکرد. [یعنی شاه عباس] قادر به پایان دادن به استقلال واقعی شان نبود. شاه در ابتدا خودش را به سید مبارک بن مطلب، رهبر توانای مشعشعیان، نزدیک کرد [سید مبارک] که رهبری قبیله را بین سال‌های ۹۹۷ ه. ق/ ۱۵۸۹ م و ۱۰۰۷ ه. ق/ ۱۶۱۶ م به عهده داشت در پنج سال اول حکومتش موفق شد تا دورق، دزفول و شوشتر و همه [شهرهایی که] به صورت اسمی تابع صفویان بودند را متصرف شود و سپس از طریق تهاجم و حمله و تصرف و اشغال جزیره، مرداب‌های شمال بصره قلمرو خودش را به سمت غرب توسعه دهد.^۴ قدرت سید در این زمان آنچنان گسترده بود که بر روی نقشه‌های قدیمی، محدوده قلمرو حکومتش، نمایش داده شده بود. «کشور مبارک خان».^۵ شاه عباس سرانجام پس از نا آرامی‌های زیادی که در عربستان رخ داد، من جمله نبردی که بین سید مبارک و پسرش امیر بدرالدین، کسی که به عنوان حاکم دزفول خدمت می‌کرد، رخ داد، در سال ۱۰۰۳ ه. ق/ ۱۵۹۴-۵ م ارتشی را به فرماندهی وزیر اعظمش، حاتم بیگ اردوباری و

¹ Sayyed Ahmad Kasravi, *Tarikh-e pansad sala-ye Khuzestan*, Tehran: Amir Kabir, 1362/ 1983, 130.

² See Giyas al-Din b. Hemam al-Din al-Huseyni, *Habib al-siyar*, ed. Mohammad Dabir Siyaqi,

4 vols. third edition, Tehran: Ketabforushi-ye Khayyam, 1362/1983, vol. 4, 497-9; Anon., *Alam-ara-ye Safavi*, ed. Yad Allah Shokri, Tehran: Entesharat-e Ettela'at, 1363/1984, 135-8; Vala Isfahani, *Khold-e barin*, 173-4; and Jonabadi, *Rowzat al-Safaviya*, 215-18

³ W. Caskel, "Ein Mahdi des 15. Jahrhunderts. Saijid Muhammad Ibn Falah und seine Nachkommen," *Islamica* 4, 1931, 48-93: 80-1.

⁴ Molla Jalal al-Din Monajjem, *Tarikh-i` abbasi ya ruznameh-ye Molla Jalal*, Tehran: Entesharat-e Vahid, 1366/1987, 286; Ali Shakir `Ali, *Tarikh al-` Iraq fi` ahd al-` Uthmani 1638-1750 m. Dirasa fi ahwalih al-siyasiya*, Baghdad: Sharikat al-Tab` wa al-Nashr al-Ahliyah, 1980, 127.

⁵ This appellation was still used in 1062/1652, more than a generation after his death (see Roberto Gulbenkian, "Relações político-religiosas entre os Portugueses e os mandeus da baixa Mesopotâmia e do Cuzistao ne primeira metade do século XVII," in "Relações político-religiosas entre os Portugueses e os mandeus da baixa Mesopotâmia e do Cuzistao ne primeira metade do século XVII," in Roberto Gulbenkian, *Estudios Históricos, II, Relações entre Portugal, Irao e Me dio Oriente*, Lisbon: Acad. Portuguesa da História, 1995, 325-420: 382).

حاکم فارس فرهادخان قراملو، به این ایالت اعزام کرد. بنابراین سید مبارک مجبور شد با پذیرش عنوان والی تفوق و تسلط (قدرت) صفویان را به صورت اسمی بپذیرد که به این معنی است که او سلطه صفویان را به رسمیت شناخته خراج را پرداخته و به هنگام نیاز نسبت به تأمین و اعزام سربازان [برای حکومت مرکزی] اقدام نماید. با این حال او درجه و مقیاس قابل توجهی از استقلال خودش را حفظ کرد. شاه عباس، از ترس دخالت عثمانی نسبت به سید مبارک زیاد سخت نگرفت و اجازه داد که او سرزمین‌های مفتوحه گذشته‌اش من جمله جزیره را در اختیار داشته باشد.¹

میزان استقلال مستمر مشعشعیان دو سال بعد آشکار شد. یعنی زمانی که سید مبارک یک گروه از شورشیان افشار را که بعد از شکست از مهدی قلی خان شاملو، حاکم شوشتر، به او پناه آورده بودند، پناه داد. شاه به جای دستور دادن به مهدی قلی خان برای لشکرکشی تنبیهی بر علیه هویزه به او فرمان داد با سید مبارک به توافق برسد تا ناخواسته «او به دشمنی بالفعل تبدیل نشود» آنگونه که اسکندر بیگ منشی نوشته است.² استقلال مشابه دیگر به سید مبارک این اختیار را می‌داد که یک سیاست خارجی مستقلی را اداره نماید. در این راستا او بین سال‌های ۱۶۰۵ م تا ۱۶۱۱ م، از نیروی دریایی پرتغال درخواست کرد که در مبارزه‌اش علیه عثمانی‌ها برای تفوق و تسلط بر بصره، از او حمایت نمایند و در این زمینه حتی سفارش را به بندرگوا اعزام کرد.³

مرگ سید مبارک در سال ۱۰۲۵ هـ. ق/ ۱۶۱۶-۷ م طلیعه‌ای شد برای دوره‌ای از ناآرامی‌های قبیله‌ای که در آن مشعشعیان بار دیگر آشکارا تفوق و سلطه صفویان را نقض کردند. شاه عباس در ابتدا سید نصیر پسر فرمانروای مرحوم را به عنوان حاکم منصوب کرد. او کسی بود که به دربار صفویه احضار شد و جایگاهش به عنوان جانشین با پیوندش با خاندان سلطنتی در زمانی که شاه دخترش شاه بیگم را به عقد و ازدواج او درآورد، تقویت شد. با این حال سید نصیر در عرض یک سال درگذشت و به نظر می‌رسد بوسیله پسرعمویش سید رشید مسموم شده باشد. سید رشید به این ترتیب موفق شد حاکم جدید هویزه شود.⁴ زمانی که سید رشید در نبردی قبیله‌ای در سال ۱۰۲۹ هـ. ق/ ۱۶۱۹-۲۰ م کشته شد، نوبت سید منصور، برادر جوان‌تر سید مبارک بود که والی جدید هویزه شود.⁵ اگرچه سید منصور برای مدت زمانی طولانی در قلمرو سرزمینی صفویان اقامت داشت اما به محض اینکه او به عنوان حاکم هویزه منصوب شد، روابط بین او و شاه متشنج شد. او که تمایل به افزایش استقلال خود را داشت روابط نزدیکی را با افراسیاب، حاکم محلی بصره، که فقط اسماً حاکمیت عثمانی‌ها را به رسمیت شناخته بود، برقرار کرد. زمانی که سید منصور فرمان سلطنتی برای پیوستن به لشکرکشی صفویان علیه بغداد را نادیده گرفت، روابط با اصفهان خراب‌تر شد. زمانی که منصور فراخوان‌های مکرر برای حضور در دربار صفویان را نپذیرفت و نادیده گرفت - دل‌واله در این خصوص بیان می‌کند اگر اسحق پادشاه ایران بود، خودش

¹ Monshi, *History of Shah `Abbas*, 675-7; and Mahmud b. Hedayat Allah Afushta`-ye Natanzi, *Naqavat al-asar fi zekr al-akhyar*, Tehran: Entesharat-e `Elmi va Farhangi, 2nd edition. 1373/1994), 546ff.

² Monshi, *History of Shah `Abbas*, 700-1.

³ Gulbenkian, "Relações político-religiosas," 361-71. The Musha'sha' also retained their distinctive coinage, which is Safavid with clear regional characteristics. For this, see Rudi Matthee, "The Safavid Mint of Huwayza: The Numismatic Evidence," in Andrew Newman, ed., *Society and Culture in the Early Modern Middle East. Studies on Iran in the Safavid Period*, Leiden: Brill, 2003, 265-94.

⁴ Monshi, *History of Shah `Abbas*, 1130, 1146-47; and Pietro della Valle, *Viaggi di Pietro della Valle il pellegrino*, Brighton: Gancia, 1843, vol. 2, 339. Also see Mohammad `Ali Ranjbar, *Moshā shā iyan. Mahiyat-e fekri-ijtimā'i va farayand-e tahvollar-e tarikhī*, Tehran: Entesharat-e Agah, 1382/2003, 320-1. The marriage between Sayyid Nasir and Shah Begom is recorded by Fazli Khuzani Isfahani, "Afzal al-tavarikh," University of Cambridge, Ms. Dd. 5.6, fol. 311a.

⁵ Monshi, *History of Shah `Abbas*, 1173, 1180





پادشاه هویزه بود، و اینکه [پادشاهی ایران] به او ارزش نمی‌داد- شاه امامقلی خان حاکم قدرتمند فارس را با دستور دستگیری یا کشتن والی شورش به هویزه فرستاد. امامقلی خان محمد پسر سید مبارک را با خودش همراه کرد که تحت الحمایه او بود و در دربار صفوی پرورش یافته بود. او در اوایل سال ۱۶۲۵ م به پشت دروازه‌های شهر هویزه رسید. از آنجایی که این احتمال وجود داشت که مردم شهر طرف شاه را بگیرند و محمد را به عنوان حاکم جدید خودشان بپذیرند، سبب شد که منصور به بصره، جایی که او صمیمانه پذیرفته شد و قطعه زمینی نیز به او اهدا شد، بگریزد. اگرچه ساکنین هویزه به محمد خوش آمد گفتند اما با اصرار به اینکه سربازان قزلباش نباید وارد شهرستان شوند، قدرت چانه زنی‌شان را به نمایش گذاشتند.^۱

از آن زمان تا پایان فرمانروایی صفویان هویزه اسماً تابع حاکمیت اصفهان باقی ماند. به عنوان نمادی از این وضعیت حاکم مشعشعیان سالانه نه (۹) رأس اسب به عنوان هدیه (پیشکش) به اصفهان می‌فرستاد.^۲ با این وجود نزاع‌های خونین بین اعضای مختلف مشعشعیان که برای تسلط و تفوق در حال نبرد و مبارزه بودند به طور متناوب در منطقه در حال افزایش بود و هیچ کدام از حکام هویزه موفق به پایان دادن به نا آرامی‌های قبیله ای بومی که منطقه را به ستوه درآورده بود، نشدند.^۳ اما در عین حال پایه‌های قدرت پایدار باقی مانده بود. در حالی که فرمانروایی در بین اعضای خاندان مشعشعیان به صورت موروثی بود شاه به صورت

اسمی و ظاهری والی را به حکومت منصوب می‌کرد و از طریق سیاست تقسیم و تسخیر نظارت اندکی بر منطقه داشت.^۴ عربستان به شدت تحت تأثیر طاعون ویرانگری قرار گرفت که در اوایل دهه ۱۶۹۰ م در بصره شیوع یافته بود.^۵ بنا به قول شوشتری مورخ (وقایع نامه نویس) زوال و انحطاط شوشتر در سال ۱۱۰۶ ه. ق/ ۱۶۹۴-۵ م شروع شد. یعنی دو سالی که مشخصه‌های آن سیل ویرانگر و نابودی محصولات بواسطه هجوم ملخ‌ها بود.^۶ نا آرامی فراگیر و گسترده‌ای در میان قبایل عرب منطقه ایجاد شد و قابل توجه ترین و [پر اهمیت ترین] آن، منتفیق‌ها بودند که رهبرشان شیخ مانی بن مقامیس بود، که در این دوره به اوج شهرت رسید.^۷ آن‌ها [که] در دوران قحطی مجبور به پرداخت مالیات کامل شده بود، بر علیه اربابان عثمانی‌شان سر به شورش برداشتند. در سال ۱۱۰۶ ه. ق/ ۱۶۹۵ م که با [مسائل] عثمانی‌ها در اروپا گره خورده است، شیخ مانی بدون درگیری موفق به تسلط بر شهر بصره شد و پاشای عثمانی و نیروهایش را از شهر بیرون راند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

¹ Pietro della Valle, *The Travels of Sign. Pietro della Valle A Noble Roman, into East India and Arabia Deserta*, London: J. Macock, 1665, 248-9. Eskandar Monshi, who tells the story until 1033/1624, claims that Sayyid Mansur did join the shah on his Baghdad campaign and only became defiant afterwards. The complicated position of Basra between Ottoman and Safavid influence and power is spelled in Rudi Matthee, "Between Arabs, Turks, and Iranians: The Town of Basra between, 1600-1700," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 1, 2006. 53-78.

² Ranjbar, *Moshā shā iyan*, 323.

³ For such fighting under Shah Safi I, see Monshi and Isfahani, *Zeyl-e tarikh*, 152-3 and 157-8.

⁴ For examples, see Ranjbar, *Moshā shā iyan*, 323ff.; and Jasim Hasan Shubbar, *Tarikh al-Mushā shā yin wa tarajim `alayhim*, Najaf: Ma'ba? et al. -Ādab, 1385/1965, 102ff.

⁵ Rasul Ja'fariyan, *Safaviya dar `arsa-e din*, 3 vols paginated as one, Qom: Pezhusheshkade-ye Howza va Daneshgah, 1379/2000, 776.

⁶ Sayyed `Abdallah bin Nur al-Din bin Ni`matullah Ash-Shushtari, *Tadhkira-i Shushtar*, Calcutta: Asiatic Society of Bengal, 1924, 66.

⁷ NA, VOC 1571, Gamron to Batavia, 26 June 1695, fols 167-8.

جاه طلبی‌های توسعه‌گراانه شیخ مانی به سمت همسایه‌اش عربستان نیز گسترش یافت. تعداد ۵ هزار نفر از مشعشعیان ناراضی از پیروان سید محمود، داماد فرج‌الله، والی منطقه منصوب از سوی صفویان، به نیروهای شیخ مانی پیوستند و او را در تصرف بصره یاری کردند. درگیری‌های بعدی بین شیخ مانی و هواداران مشعشعی‌اش و نیروهای وفادار به فرج‌الله منجر به فتح بصره توسط شیخ فرج‌الله شد و شیخ مانی را مجبور به فرار از بصره نمود.^۱ با این حال فتح بصره توسط فرج‌الله به آشفتگی در منطقه پایان نداد. شیخ مانی با حمایت قبایل عرب بنی‌خالد، فضل و ربیع موفق به تدارک گروهی برای خود شد و برای حمله به بصره و حتی خود هویزه برگشت. این وضعیت سبب شد که اصفهان لشکری را به فرماندهی علی مردان‌خان حاکم کهگیلویه از لرستان به منطقه اعزام نماید. در ۲۶ مارس سال ۱۶۹۷ م سربازان ایرانی بصره را تصرف کردند. در ابتدا علی مردان‌خان به عنوان حاکم شهر [بصره] منصوب شد اما بعداً و در همان سال دورق ابراهیم‌خان به جای او به عنوان حاکم منصوب شد. ایرانی‌ها نزدیک به چهار سال بر بندر [بصره] و اطراف آن حکومت کردند. با این حال از آنجایی که شاه سلطان حسین (۱۰۷۹ هـ. ق/ ۱۶۶۸ م- ۱۱۳۹ هـ. ق/ ۱۷۲۶ م سلطنت ۱۱۰۶ هـ. ق/ ۱۶۹۴ م- ۱۱۳۴ هـ. ق/ ۱۷۲۲ م همیشه مواظب بود که دشمنی عثمانی‌ها را برنیانگیزد، کلیدهایی که پیش از این از طلای خالص ساخته شده بود را به رستم‌خان زنگنه داد و او را به عنوان سفیر به استانبول فرستاد تا به عنوان ژست و ظاهر نمادین به دست سلطان عثمانی برساند. شیخ مانی قبل از [این] سال از شهر خارج شده بود و علی‌الظاهر وضع خودش را بازسازی نمود و دلیل مشترکی با دشمن پیشین خود، فرج‌الله یافت چرا که فرج‌الله هم از مقامش به عنوان والی هویزه برکنار شده بود. بنابراین آن‌ها با هم دیگر نیروهای ایرانی زیادی را در نزدیکی قلعه نظامی خرما شکست دادند، سربازان زیادی را کشتند و فرمانده‌شان را به اسارت گرفتند.^۲

اطلاعات ما درباره تحولات عربستان در سال‌های پایانی حکومت صفویه بسیار کم است. اگرچه صفویان تقریباً از آشفتگی‌های مداوم در منطقه حمایت می‌کردند. عزل والی ظالم و ستمگر که نامش نامشخص است در سال ۱۱۲۵ هـ. ق/ ۱۷۱۳ م توسط رقیب سبب شد که اصفهان عوض‌خان، حاکم سابق بندرعباس را به هویزه گسیل نماید. برای پایان دادن به شورش و انتصاب برادرزاده بعدی به حکومت هویزه، عوض‌خان می‌بایست دلایل و چرایی شورش ساکنین علیه والی قبلی را نیز مشخص نماید.^۳ عوض‌خان از طریق تثبیت والی قدیمی موفق شد نظم را مجدداً در شهر برقرار نماید و همین امر سبب شد که والی خلع شده در صدد پناهندگی به مقامیس در بصره برآید.^۴ در سال بعد شاهد شورش عربی جدیدی علیه دخالت حکومت ایران در هویزه هستیم.^۵ در تابستان سال ۱۱۲۸ هـ. ق/ ۱۷۱۶ م صفی‌قلی‌خان، قوللر آغاسی (فرمانده غلامی سربازان سلطنتی) و حاکم فارس، بر علیه اعراب

¹ Ibid.; Ranjbar, *Moshà shā iyan*, 330. Nasiri, *Dastur-e shahriyaran*, 249; NA, VOC 1598, Gamron to Batavia, 8 June 1697, fol. 80; Gollancz, *Chronicle of Events*, 415; Ranjbar, *Moshà shā iyan*, 331.31.

² Nazmizada Mortaza Afandi, *Gulshan-e khulafa*, trans. Musa Kazem Nursu, n.p.: n.d., 307; NA, VOC 1611, 2nd fasc., Gamron to Batavia, 11 January 1698, fol. 19; Gamron to Heren XVII, 6 May 1698, fol. 37; and Gamron to Batavia, 20 August 1698, fol. 6.

³ NA 1843, Gamron to Isfahan, 11 May 1713, fols 154-5. 'Avaz Khan had served as governor of Bandar 'Abbas in 1698-99 (see Nasiri, *Dastur-e Shahriyaran*, 273).

⁴ NA, VOC 1856, Isfahan to Gamron, 29 June 1713, fols 311-12.

⁵ A, VOC 1856, Isfahan to Gamron, 20 March 1714, fol. 682; VOC 1870, Gamron to Isfahan, 26 July 1714, fol. 91.





دست به اقدام نظامی زد اما با تلفات انسانی زیادی شکست خورد. در حالت معمولی فاجعه را از شاه مخفی نگه داشتند.^۱ بروز خودمختاری هرج و مرج گونه دوره بعدی در خوزستان منجر به سقوط قدرت صفویه در این منطقه شد.

بر اساس عهدنامه ذهاب (یا قصر شیرین) جنگ‌های متناوب بین صفویان و عثمانی‌ها به پایان رسید و این امر به ایرانیان این اجازه را داد که توجه خود را به سمت مرزهای شرقی‌شان معطوف نمایند. در سال ۱۰۵۸ ه. ق/ ۱۶۴۸ م سربازان ایران قندهار شهر - قلعه نظامی که مرز بین قلمرو سرزمین مغولان و صفویان را مشخص می‌کرد را بار دیگر باز پس گرفتند و این امر سبب شد که صفویان بار دیگر مسئولیت اداره مناطق وسیع بین کرمان و قندهار را به عهده بگیرند. اما همه چیز کمی بیش از [اقدامی] نمادین بود.

نظارت و اداره مناطق مرزی غربی برای هر حکومتی که این مناطق در اختیار آنان بود، دشوار و سخت بود. اما وجود منابع طبیعی کافی در این منطقه، آن را برای متقاضیان مختلف جذاب و هم چنین نسبتاً قابل اداره و نسبتاً پرجمعیت کرده بود. مناطق مرزی شرقی ترتیب و صورت متفاوتی داشت. این منطقه به طور کامل بخشی از قلمرو صفویان بود که توسط مفید مستوفی در اثر مجملش، مختصر و مفید تصویر شده است. اگرچه بخش وسیعی از سیستان و زابلستان را در بر می‌گیرد اما در منابع تاریخی قرن هفدهمی تنها به صورت مختصر پوشش داده می‌شود.^۲ اما ناپایداری مرزهایش به علاوه مقیاس ثابت و خالی از سکنه بودن آن، این منطقه را بیشتر به عنوان منطقه مرزی افسانه‌ای معرفی می‌کند تا منطقه‌ای مرزی صرف.^۳ نیمه شرقی ایران سرزمین وسیعی بود بین مرکز اصلی تحت کنترل [حکومت] مرکزی و منطقه‌ای که نفوذ مغولان در آن احساس می‌شد. شامل: کرمان، بلوچستان و سیستان، یعنی منطقه‌ای که بیش از یک میلیون کیلومتر مربع وسعت داشت یعنی بزرگ‌تر از فرانسه، با محوریت قندهار به عنوان تنها مرکز مهم شهری در منطقه. این سرزمین وسیع و گسترده نه فقط از مناطق کویری پر از شن و ماسه، صحاری نمک و مناطق کوهستانی صعب العبور تشکیل شده است بلکه هم چنین گروه‌های قبیله‌ای کم جمعیت، بلوچ‌ها و افغان‌ها، در آنجا سکونت دارند. عشایری که نیازمند تحرک بسیار بیشتر از قبایل کرد در غرب ایران بودند. هر دو قبیله به همراه بزها و شترهایشان و در جستجوی معیشت و به طور کلی چاه‌های آب در مناطق وسیعی نقل مکان می‌کردند. هر دو نیز جنگجویانی توانایی بودند. گفته شده که ایرانیان از بلوچ‌ها به خاطر سرعت برق آسایی که آن‌ها به هنگامی که با شترهایشان طی طریق می‌کردند، یعنی طی طریقی بیش از ۱۰۰ کیلومتر در روز با دو مرد سوار پشت به پشت بر روی زین که یکی پاییدن افق پیش رو را به عهده داشت و دیگری هوای پشت سر را داشت، وحشت داشتند.^۴ همانند مغولان، صفویان نیز هرگز به طور واقعی مسئولیت این منطقه ترانزیتی مرزی را به عهده نداشتند به جز موارد متناوب برای شهر مرزی گرشک، زمان‌هایی که صفویان بر این شهر تسلط داشتند، و محافظت همه جانبه از قلعه قندهار.^۵

¹ NA, VOC 1879, Gamron to Batavia, 30 November 1716, fol. 16.

² Mofid Mostowfi, *Mo?tas ar-e Mof?d*, 285-7.

³ Christine Noelle-Karimi, *The Pearl in its Midst: Herat and the Mapping of Khurasan (15th-19th Centuries)*, Vienna: Österreichische Akademie der Wissenschaften, 2014, 3. The term "frontier fiction" derives from Firoozeh Kashani-Sabet, *Frontier Fictions: Shaping the Iranian Nation, 1804-1946*, Princeton, NJ: Princeton UP, 1999.

⁴ Gaudereau, "Relation de la mort de Schah Abbas Abbas," in Kroell, ed., *Nouvelles d'Ispahan*, 65; Keith Edward Abbott, "Cities of South Persia," 30 Sept. 1850, in Abbas Amanat, ed., *Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran, 1847-1866*, London: Ithaca Press, 1983, 135.

⁵ This situation would endure under the Qajars and well into the twentieth century. For Gereshek as a frontier town guarded by 10,000 soldiers in the reign of Shah 'Abbas I, see Robert Coverte, *The Travels of Captain Robert Coverte*, ed. Boies Penrose, Philadelphia, PA: Wm. F. Fell, 1931 [reprint of original 1612 edition], 75. For the lack of central control over

دسترسی به این سرزمین‌ها نسبت به منطقه وسیعی که داشت، محدود بود. تنها دو مسیر و جاده ایران را به هندوستان از طریق این منطقه متصل می‌نمود. در شمال- به جای گذرگاه مرکزی- که تا حد زیادی منطقه را در احاطه داشت از طریق راهروی باریکی از طریق خراسان دنبال می‌شد، شمال دشت لوت و جنوب کوه‌هایی که ایران را از صحرای قره قروم جدا می‌کند. این مسیر که قزوین را به مشهد و هرات متصل می‌کرد بواسطه وجود کاروانسراها، آب انبارها و روستاها نسبتاً مجهز بود. در دهه ۱۸۷۰ م مأمور انگلیسی والتین باکر این جاده را به عنوان «تنها راه مستقیمی که از هرات و خراسان به تهران و شاهرود منتهی می‌شود» بیان می‌کند. مضافاً اینکه این مکان تقریباً جاده از شرق به غرب را رهبری می‌کند بواسطه وجود آب فراوان و روستاهای بسیار حاصلخیز.^۱

ارتباط مستقیم تر به هندوستان و تنها مسیری که به صورت مستقیم از سیستان می‌گذشت و بوسیله مسیر جنوبی شکل گرفته بود. جاده بین اصفهان و قندهار از طریق طبس، بیرجند، فراه و گرشک- اولین دژ مستحکم مغولان در جانب غربی، که هم چنین نماد سفر دشوار و سخت نیز بود. روستاهای واقع در این جاده که بسیار اندک و با فاصله بودند به عنوان مکان‌های تدارکات محسوب می‌شدند، اگرچه دارای آب شور بودند، و مسافران در مسیرهای بدون نشانه آن به سادگی گم می‌شدند. بویژه در امتداد شیارهای وسیع شن و نمک بین بیرجند و طبس. محیط طبیعی این مسیر در هر لحظه و زمان از سال می‌توانست مسافران و محموله‌های شترانشان را نابود کند.^۲

هم چنین جاده مستقیم تری نیز از خراسان به مناطق مرکزی ایران وجود داشت که از صحرای وسیع نمک عبور می‌کرد. اما این مسیر، جاده ای صعب العبور بود. به دلیل فاصله‌های موجود این ناحیه، منطقه ای خائن و نامهربان (برای مسافران غیر بومی بود). نبود تدارکات و بالاتر از همه نبود آب در نیمه شرقی ایران به نسبت سرزمین‌های غربی و نیز فاصله بسیار دورتر از اصفهان که در غرب جبال واقع بود.^۳ این تنها دلایلی است که سبب شد تا صفویان به نسبت غرب در منطقه شرقی مداخلات نظامی بسیار کمتری داشته باشند (و اینکه منابع فارسی زبان اطلاعات اندکی درباره این منطقه ارائه نمایند)^۴ در اینکه چرا این منطقه با این گستردگی زیاد، به جز بخش‌هایی از خراسان، توجه [مورخان] را کمتر به خود جلب کرده است، دلایل دیگری نیز وجود دارد. نخستین دلیل بر می‌گردد به خاستگاه‌های سلسله صفویه و نیز آن‌هایی که به صفویان کمک کردند تا قدرت سیاسی را به دست بگیرند. قزلباشان، پایه و اساس قدرت نظامی صفویان، از آناتولی برخاسته بودند و پایه و مبنای قدرتی در شرق نداشتند. این دقیقاً همان عاملی است که سبب شد تا صفویان در زمان مناسب برای تقویت مناطق مرزی شرق و شمال شرقی نسبت به انتقال نیروهای قبیله‌ای از افشارها

Baluchistan in the Qajar period, see Firoozeh Kashan-Sabet, "Baluchistan: Nature, Ethnicity, and Empire in Iran's Borderlands," *The Journal of the Middle East and Africa* 2, 2013,

187-220. It was Reza Khan (eventually Shah Reza Khan) who would bring the region under the control of Tehran (see General Hasan Arfa, *Under Five Shahs*, London: John Murray, 1964, 254).

¹ Valentine Baker, *Clouds from the East. Travels and Adventures on the Perso-Turkoman Frontier*, London: Chatto and Windus, 1876, 143

² Willem Floor, "Arduous Traveling: The Qandahar-Isfahan Highway in the Seventeenth Century," in Floor and Herzig, eds, *Iran and the World*, 207-35.

³ As Durant-Guédy puts it in his study of Isfahan in the Seljuq period, "[...] seen from Isfahan, Khurasan appeared a faraway world, cut off physically by the Great Desert and politically by the emergence of autonomous local dynasties..." (see David Durant-Guédy, *Iranian Elites and Turkish Rulers: A History of Isfahan under the Saljuq Period*, Abingdon: Routledge, 2010, 35).

⁴ Noelle-Karimi, *The Pearl in its Midst*, 74-5.



و کردها همراه با غلام سربازان گرجی برای حفظ موقعیت و مبارزه با دشمنان خود در مرزهای شرقی، بلوچها و افغانها اقدام نمایند. دلیل دیگر درآمد و حاصلخیزی نسبتاً کم منطقه خشک شرقی می‌باشد. همان مشکل که اتفاقاً، علیه ساختار دولت محلی عمل می‌کرد و به نظر می‌رسد بلوچها و افغانها به نسبت به کردها و عربها در نواحی مرزی غربی از توانایی کمتری برخوردار بودند. دلیل سومی که سبب شد ایرانیان جای پا و اثر نظامی کم و وضعی را در منطقه حفظ نمایند این است که به نظر می‌رسد صفویان به مغولان از بالا به پایین نگاه می‌کردند و آنها را به نسبت عثمانیان نیرویی ضعیف و بالطبع دشمنی ضعیف تر می‌پنداشتند. گفته شده که شاه عباس اول برای یک [دفعه] در طول نبردهای مناطق شرقی تنها یک سرباز ایرانی را برای مقابله با سه نفر از هندیها به میدان فرستاد.^۱

در نتیجه نه افغانهای ابدالی و نه افغانهای غلزایی به هیچ قدرت خارجی متوسل نشدند. این بدین معنی نیست که آنها در نظام پیچیده مدیریت مرزها نقشی نداشتند. بلکه به این معنی است که آنها (قادر نبودند) به همان شیوه کردها و عربها که با مهارت [درگیریهای نظامی] مرزهای غربی بین صفویان و عثمانیان را مدیریت می‌کردند، صفویان را با همسایگانش درگیر جنگ نمایند. در هر صورت نیروهای قبیله‌ای هرگز مطیع و تسلیم نمی‌شدند. در راستای مهار و محدود کردن این قبایل تنها تلاشهایی با رویکرد انجام همکاری ممکن بود کارساز باشد [اثرگذار باشد]. شاه عباس در پاسخ به شکایات افغانها در مورد فرمانداران سرکوبگر و ظالم، افغانی را جایگزین وی نمود. میر ویس بن شاه عالم، رئیس قبیله هوتاکی افغانی، در طول قرن هجدهم به عنوان ناظر و سرپرست کاروان تجاری بین ایران و هند به صفویان خدمت می‌کرد. این امر او و قبیله‌اش را به عنوان ستونی در تشکیلات اقتصادی صفویان قرار داد.^۲

نا آرامیهای فزاینده سرحدات شرقی در اواخر قرن هفدهم تا حدودی سبب ایجاد درگیری نظامی شد که تکرار یک سری خشکسالی و قحطی در منطقه نیز آن را تشدید کرده بود. این شرایط مردم چادرنشین منطقه را مجبور کرد تا در جستجوی غذا و منابع به مناطق دور از مرز وارد شوند. از آنجایی که حملات انجام شده توسط شترسواران قبیله با سرعت و تحرک بسیار بالا انجام می‌شد بنابراین مقابله با آنها توسط ابزارهای نظامی عادی بسیار دشوار و غیر قابل پیش بینی بود. در سراسر دهه ۱۱۰۰ هجری قمری/ ۱۶۹۰ میلادی - گزارشها عمدتاً از تاخت و تازها و تهاجمات قبیله‌ای توسط بلوچها در جنوب شرقی و غلزایی و ابدالی در نواحی اطراف قندهار و بعلاوه در شمال به سمت خراسان، بیان شده است.^۳ ما مستندات ویژه و خاصی درباره تهاجمات ابدالیان به مراکز جمعیتی در قهستان و قانات، بین هرات و فراه، در نیمه غربی افغانستان امروزی، در دوره‌ای بین ۱۷۲۲-۱۷۲۷ م در دست

¹ Sanson, *Estat prè sent du royaume de de Perse*, 162.

² Molla Mohammad Mo'min Kermani, *Sahifat al-irshad (Tarikh-e Afshar-e Kerman—payan-e kar-e Safaviyeh)*, Tehran: Nashr-e 'Elm, 1384/2005, 361; John Malcolm, *History of Persia*, 2 vols, London: Murray, 1815, 1.

³ See Mathee, *Persia in Crisis*, 162-3. For an early nineteenth-century description and assessment of such raids, see Sir Henry Pottinger, *Travels in Beloochistan and Sinde. Accompanied by a Geographical and Historical Account of those Countries*, London: Longman et al., 1816, 58-9.

داریم. مانند موارد قبلی، به نظر می‌رسد بسیاری از این تهاجمات کمی بیشتر از مواردی که صدای احشام و اغنام را در می‌آورد و روستائیان را وحشت زده می‌کرد، نبود.^۱

این نا آرامی به نقاط دیگر هم سرایت کرد. صفویان که با کمبود فزاینده پول مواجه شده بودند، تمایلی به جنگ نداشتند. نفاق و چند دستگی رو به رشد در بین مقامات سیستم اداری صفویان سبب شد که آن‌ها به شیوه ای مردد و از روی بی‌علاقگی به این گردنکشی و سرپیچی کردن واکنش نشان دهند. صفویان برای اطمینان چندین عملیات تنبیهی را انجام دادند. همانطور که قبلاً در مواجهه با بلوچ‌ها و کیتچ‌ها انجام داده بودند. اما به دلیل فقدان پول و تجهیزات و ساز و برگ نظامی و نیز عدم آمادگی نظامی این عملیات‌ها با شکست مواجه شد. هم چنین به درگیری فزاینده در اصفهان منجر به ناپایداری و انحراف از آماده سازی مناسب نظامی شد و در نهایت این ناسازگاری منجر به اتخاذ یک استراتژی فاجعه آمیز شد.

سیاست مذهبی (خط مشی مذهبی) در شکل جدید با تأکید بیشتر بر خط مشی شیعه دوازده امامی هم نتوانست کمکی انجام دهد. تأکید فزاینده بر ایمان و عقیده در شکل وفاداری به سلطنت شاه سلطان حسین، جمعیت عمدتاً سنی نواحی مرزی هم در غرب و هم در شرق را تبدیل به بیگانه کرده بود. جایی که صفویان از پرداخت مقرری سالیانه‌ای که آن‌ها برای مدت‌های مدیدی به ترکمانان سنی پرداخت می‌کردند، خودداری کردند، باعث شد که ترکمانان در زمان شاه عباس دوم سر به شورش بردارند و بیش‌ترین مرگ و میر در ناحیه شرقی، در جایی بود که افغان‌ها و بلوچ‌های سنی تحت سلطه قرار گرفته بودند. موردی از رهبر بلوچی بی‌نام و نشان وجود دارد که خراجگذار اصفهان بود، اما قبیله‌اش بعد از کشته شدنش بواسطه امتناع او از دادن دخترش به جمشیدخان غلام فرمانروای قندهار، سر به شورش برداشتند.^۲

مورد میر ویس شگرف‌ترین و مهیج‌ترین نمونه از کوتاهی‌های رو به رشد و در نهایت مرگبار اصفهان محسوب می‌شود. شورش‌های افغان‌ها ناشی از رفتارهای ظالمانه و ستمگرانه نیروهای گرجی بود که برای حفظ و آرام سازی سرحدات شرقی در آنجا به سر می‌بردند و این موضوع آن‌ها را به شدت رنج می‌داد. اما تصمیم میرویس برای قیام علیه صفویان به صورت مستقیم متأثر از دست دادن پستش به عنوان سرپرست کاروان تجارت شرق بود که ظاهراً بخاطر ناتوانی و سستی‌اش در انجام خدمت و وظیفه در جمع آوری عوارض و مالیات، صورت گرفته بود. این به معنی قطع یارانه‌ای بود که قبیله‌اش پیش از این از آن برخوردار بودند و نتیجه مشابه آنچه که در سال ۱۸۴۱ م اتفاق افتاد، می‌شود. یعنی زمانی که جانشین خویشاوند افغانی بواسطه قطع کمک هزینه بر علیه اربابان بریتانیایی‌شان سر به شورش بر می‌دارند.^۳

صفویان از روی تنبلی فکر می‌کردند می‌توانند از طریق پرداخت پول نسبت به دلجویی و استمالت از افغان‌ها بعد از مرگ میرویس در سال ۱۱۲۹ هـ. ق/ ۱۷۱۷ م بپردازند. اما محاسبات آن‌ها اشتباه از آب درآمد چرا که پسر و جانشین میرویس، محمود آتش پاره و فتنه گر، سوگند خورده بود تا انتقام سختی را از ایرانیان بگیرد و شورش مصیبت آمیزش را شعله ور نماید. فرمانروایان ایران حتی

¹ For these raids, see Javad Abbasi, "Report of Dread: Diaries on the Situation in Southern Khorasan at the Time of the Fall of the Safavid Dynasty," in Maria Szuppe, Anna Krasnowolska, and Clause Pedersen, eds, *Mediaeval and Modern Iranian Studies. Proceed- ings of the 6th European Conferences of Iranian Studies*, Paris: Peeters Press, 2011, 11-32

² As told by Chardin, *Voyages*, vol. 10, 32ff., 41ff., 100ff.; also see Matthee, *Persia in Crisis*, 161-2.

³ William Dalrymple, *Return of a King: The Battle for Afghanistan 1839-1842*, New York: Knopf, 2013, 276.



قادر نبودند تا با افغان‌های هزاره یعنی هم‌کیشان شیعه‌شان که هنوز با همسایگان سنی خود در حالت دشمنی به سر می‌بردند، به مصالحه ای برسند، [اما] محمود آن‌ها را به سمت خودش جذب کرد و آن‌ها تصمیم گرفتند که با غلزانها کنار بیایند.^۱

بحران پولی که به طور همزمان حکومت را تهدید می‌کرد، بدتر شد و همین امر صفویان را از تداوم سیاست سنتی و پر سابقه مصالحه عملی با مناطق مرزی باز داشته بود. نمونه‌هایی از این دست در قفقاز یعنی جایی که لزگی‌های سنی مذهب از یک رابطه پرسود و درآمد که آن‌ها بواسطه یک یارانه سالانه تا زمان لغو آن، برخوردار بودند، وجود داشت که در پاسخ منجر به شورش آن‌ها شد. در منطقه مجاور و هم مرز با آسیای مرکزی هنوز حتی پس از هجوم افغانی‌ها به مناطق مرکزی ایران و اشغال پایتخت صفویان توسط آن‌ها که همراه با سقوط سلسله بود، چیزی پنداشته نمی‌شد اما این امری بود که غیر قابل چشم پوشی بود. آن‌ها عمدتاً مجهز به شمشیر بودند و [البته] توپخانه ای که خریداری کرده بودند نیز با آن‌ها بود، [و علی القاعده] آن‌ها می‌بایست در برابر دیوارهای تقویت شده اصفهان و ۶۰ هزار سرباز مستقر در شهر، ناتوان می‌بودند. رقابت‌های سیاسی منجر به ایجاد ناامیدی [در بین نظامیان] شد و دو دستگی و رقابت‌های ایجاد شده در ساختار فرماندهی نظامی نیز منجر به شکست صفویان در نبرد سرنوشت ساز گلون آباد در ۸ مارس شد. محمود به دنبال پیروزی‌اش بر نیروهای ایرانی و تصرف جلفا منطقه ارمنی نشین حومه اصفهان، هنوز خود را مجبور به مذاکره می‌دید. در آگوست سال ۱۷۲۲ م در اوج محاصره [شهر اصفهان] او به نزد شاه رفت و او پیشنهاد کرد در عوض عقب نشینی نیروهایش امتیاز نظارت بر نیمه شرقی ایران، خراسان، سیستان و قندهار و کرمان به همراه پرداخت ۴۰۰ هزار تومان پول به او اعطا شود.^۲ شاه این پیشنهاد را نپذیرفت. محمود فرصت دیگری برای مصالحه به صفویان نداد. شش ماه بعد اصفهان به دست افغان‌ها سقوط کرد.

ایران در دوره صفوی منطقه وسیعی را تحت پوشش داشت که مدیریت آن مشکل بود. عوارض طبیعی گوناگون، پیچیدگی قومی و نژادی و وابستگی‌های مذهبی [از جمله این مشکلات بود] هر کدام از مدل‌هایی را که ما بپذیریم و بدون در نظر گرفتن برجسب ما به ساختار دولتی که مدعی [و به دنبال آن بود] فرمانروایی و حکومت بر این سرزمین بود. ما امروزی‌ها تمایل داریم به حکومت‌هایی همانند صفویان ایران به گونه ای نگاه کنیم، با چشمان یک نفر قرن بیست و یکمی، که آن‌ها برای اینکه از طریق محافل متمرکز در پایتخت قدرت را به صورت یکسان در سرتاسر قلمرو گسترش دهند، در مضیقه و تحت فشار نبودند. این تصویر از حکومت صفوی توسط منابع بومی مرتبط با این دوره تقویت شده است. به طور عمده وقایع نامه‌های درباری که در مرکز به رشته تحریر درآمدند، تصویری مشخص هدفمند را نشان می‌دهد که حکومت فرمانروا تنها توسط گماشتگان سرکش و نافرمان، که امری بدیهی است، به چالش کشیده شده است و در مقابل گردن کشی مردم قبایل ضروری بود که دست به عملیات تنبیهی بزنند که

¹ Judas Thadeus Krusinski, *The History of the Late Revolutions of Persia*, 2 vols, London: J. Pemberton, 1733, vol. 1, 210-12; J.P. Ferrier, *History of the Afghans*, London; J. Murray, 1858, 43-4.

² Petros di Sarkis Gilanentz, *The Chronicle of Petros di Sarkis Gilanentz concerning the Afghan Invasion of Persia in 1722, the Siege of Isfahan and the Repercussions in Northern Persia, Russia and Turkey*, trans. and ed. Caro Owen Minasian, Lisbon: Imprensa nacional, 1959, 13-18; Willem Floor, trans. and ed., *The Afghan Occupation of Safavid Persia, 1721-1729*, Paris: Association pour l'avancement des études iraniennes, 1998, 157.

به طور پیوسته منجر به پیروزی سلطنت می‌شد، مجازات شورشیان و احیای نظم الهی، همه این موارد توسط شاه عباس اول تبلور و نمود یافت و با پیدایی کشوری با پایداری قابل ملاحظه که او باقی گذاشت تا اواخر قرن هفدهم پابرجا بود.^۱

این مقاله به بررسی شیوه‌های برقراری ارتباط مرکز با پیرامون در ایران قرن هفدهم پرداخت که تمرکز کمتری داشت و بیشتر مبتنی بر واقعیات بود و بر پایه این مفهوم است که می‌توان بیان نمود حکومت صفوی در ایجاد جاذبه ایدئولوژیکی هم قوی است و هم ضعیف اما در مورد ابزارهای تدارکاتی صرفاً ضعیف است. هدف اصلی این مقاله شناسایی راه‌ها و ابزارهای نظارتی [صفویان] بود از طریق طرح این پرسش که چرا یک حاشیه و نواحی کناری بدون نظارت زودتر از آنچه که در نهایت رخ داده بر هم نریخت و شکسته نشد.

بخش اساسی پاسخ به این که چرا سرزمین‌های حاشیه قادر به کسب خودمختاری و استقلال منطقه‌ای نبوده‌اند باید این باشد که ابزارها و امکانات برای حفظ استقلال منطقه‌ای کافی نبود- همان گونه که در میان قبایل و چادرنشینان سراسر خاورمیانه، آسیای مرکزی و شمال آفریقا به صورت تاریخی معمول بود.^۲ این واقعیت اغلب شورش‌ها را محکوم به شکست کرده بود و شانس موفقیت در سازماندهی [ایجاد] و اجرای اختیارات سیاسی جدید از نواحی کناری را به حداقل رسانده بود. در واقع با توجه به الگوهای سنتی مردمان نواحی مرزی هرگز تلاش نکردند که قلمرو صفویان را فتح نمایند.^۳ حمله افغان‌ها که منجر به سقوط اصفهان در سال ۱۷۲۲ م شده ممکن است یک استثناء در چارچوب این قاعده محسوب شود از زمانی که مهاجمان اجازه یافتند حکومت را به دست بگیرند. با این حال فتح و پیدایش حکومت پس از آن، بیشتر نتیجه انحراف و نابسامانی و آشفتگی در ساختارها و صفوف حکومت مرکزی بود تا سرنوشت محتمل. همانطور که بود، حکومت افغان‌ها بیش تر از یک وقفه نبود، چرا که دشوار بود. افغان‌ها از یک گروه جنگی به ساختار حکومتی سازمان یافته تبدیل شوند.

بخش دیگر پاسخ این است که تا دهه آخر قرن هفدهم صفویان با موفقیت مجموعه‌ای از ابزارهای نظارتی کاملاً سنتی را به کار گرفتند تا بتوانند قدرت را در سرزمین‌های تحت تسلطشان اعمال نمایند. این به طور معمول شامل اعمال خشونت از طریق عملیات‌ها (لشکرکشی‌های) تنبیهی بود. اما از این مهم تر در شرایطی که در آن پیروزی و موفقیت چه رسد به برتری (تفوق) بلند مدت، هرگز تضمین نشده بود. آن‌ها با رهبران قبیله‌ای مقابله و مذاکره می‌کردند و روش‌ها و تدابیر سنتی مانند ترتیبات ازدواج و گروگان‌گیری را به کار می‌گرفتند. هم چنین رابطه خراجگزارانه که به وسیله آن حکومت به نیروهای ساکن در نواحی مرزی در عوض وعده‌هایشان برای عدم حمله به [مناطق مرکزی] کمک‌هایی را اعطاء می‌کرد، یا آن‌ها را از طریق جذب در ساختار حکومت به عنوان متحد به کار می‌گرفت، به آن‌ها پیشنهاد مقام و پست و پرداخت مواجب می‌دادند، مسئولیت گشت‌زنی حساس در برابر بیگانگان سرکش را به آن‌ها واگذار می‌کردند.

¹ For some reflections on this, see Rudi Matthee, "Loyalty, Betrayal, and Retribution: Biktash Khan, Ya'qub Khan, and Shah 'Abbas I's Strategy in Establishing Control over Kirman, Yazd and Fars," in R. Hillenbrand, A.C.S. Peacock, and F.I. Abdullaeva, eds, *Ferdowsi, the Mongols and the History of Iran: Art, Literature and Culture from Early Islam to Qajar Persia*, London: I.B. Tauris, 2013, 184-200.

² Jürgen Paul, "The State and the Military—a Nomadic Perspective," in I. Schneider, ed., *Militär und Staatlichkeit*, Halle: Centre for Oriental Studies, Martin Luther University, 2003, 25-68: 32.

³ See Peter B. Golden, "War and Warfare in the Pre-Čingisid Western Steppes of Eurasia," in Nicola di Cosmo, ed., *Warfare in Inner Asian History (500-1800)*, Leiden: Brill, 2002, 106



هر دو منطقه مرزی غربی و شرقی نمونه‌هایی از این سیاست‌ها را نشان می‌دهند. اما از آنجا که در اندازه و دوری [عدم دسترسی] متفاوت بودند، در ماهیت زندگی دامداری ساکنین آن‌ها با تجربه بودند و در محدوده ژئوپولیتیکی محیطی، تعاملشان با مرکز متفاوت بود. کردستان و عربستان وحشی بودند و مردمانشان در مواجهه با دو حکومت امپراتوری اطرافشان در جهت کسب امتیازات اقتصادی و نظامی ماهر و زبردست بودند. این امر به کردها و عرب‌ها کمک می‌کرد تا استقلالشان را تماماً حفظ نمایند. حتی اگر توانایی آن‌ها در مسابقه حذفی صفویان و عثمانی‌ها که نتیجه آن عهدنامه ذهاب بود، محدود می‌شد.

منطقه مرزی شرقی به نسبت مرزهای غربی بسیار پهناور و کمتر قابل دسترس بود و بواسطه فواصل ایجاد شده گرمای شدید و کمبود آب و مایحتاج و ارزاق، رخنه و نفوذ به داخل آن سخت تر بود. گستره وسیع سیستان و بلوچستان به عنوان یک منطقه حائل عظیم در برابر مغولان محسوب می‌شد. کسانی که ادعاهای نظامی فراتر از قندهار داشتند، اقدام عملی در منطقه نداشتند. با این وجود حکومت صفویه در نظارت و ابزارسازی مناطق سرحدی شرقی در مقایسه با مناطق مرزی با امپراتوری عثمانی و در جهت دست یابی به اهدافش قابلیت کمتری داشت و در فقدان و نبود رقابت در این منطقه قادر به کسب امتیازی نبود.

در این شرایط ایده رام کردن عرصه وحشی غیر ممکن بود.^۱ بر خلاف امپراتوری روسیه که در قرانت تاریخشان مباحثه وجود دارد و از قرن شانزدهم مبادرت به ایجاد انبساطی پایدار و سخت نمود، از زمین‌های نسبتاً بدون محدودیت با دسترسی کامل به آب استفاده می‌کرد در حالی که صفویان از همان ابتدا در توانایی‌شان برای گسترش قلمروشان به عنوان بخشی از مراحل تأسیس امپراتوری، محدودیت داشتند.

شاه عباس اول قبیله‌های «مصنوعی» شاهسون و شیخاوند را ایجاد کرد که مانند قزاق‌ها در روسیه بود، بواسطه تمایلشان برای سازگاری با قوانین جدید نواحی مرزی، اجازه یافتند تا موقعیتشان را در محیط متغیر ژئوپولیتیکی حفظ نمایند. اما نتیجه بسیار متفاوت بود. قزاق‌های روسی با به رسمیت شناختن مرز، سرزمین‌های بی حد و حصر خودشان در استپ‌های قدیمی را از دست دادند اما در عوض آن‌ها به منافع دست یافتند که با گشت زنی در حیات جدید امپراتوری روسیه حاصل می‌شد. بی تفاوتی آن‌ها نسبت به مرزها امپراتوری روسیه را بیشتر و بیشتر مشتاق کرد تا قزاق‌ها را آرام کند و این امر در نهایت منجر به انقراض سیاسی آن‌ها شد.^۲ قرارداد صلح کارلوویتز سال ۱۶۹۹ عثمانی- روسی به صورت رسمی به اقتصاد استپی پایان داد و بدین ترتیب آغازی بود برای سرکوب خشونت آمیز غیر دولتی. در فلات ایرانی، جایی که قبایل بی‌شماری شبیه تاتارها، کسانی که هرگز به طور کامل با تغییرات ژئوپولیتیکی در استپ‌ها سازگار نبودند در آن وجود داشت، و شرایط زیست محیطی و سیاسی در راستای مبارزه علیه نتایج مشابه به مدت طولانی تداوم داشت.

معرفی نویسنده

رودی متی استاد تاریخ در دانشگاه دلوار است. او به طور خاص در تاریخ خاورمیانه و با تمرکز تحقیقی در اوایل ایران جدید و خلیج فارس به پژوهش می‌پردازد. آخرین آثار وی که به زیور طبع آراسته شده است شامل: ایران در بحران: افول صفوی و سقوط

¹ See Willard Sunderland, *Taming the Wild Field: Colonization and Empire on the Russian Steppe*, Ithaca, NY: Cornell UP, 2004

² Brian J. Boeck, *Imperial Boundaries: Cossack Communities and Empire-Building in the Age of Peter the Great*, Cambridge: Cambridge UP, 2009, 146.

اصفهان است که توسط انتشارات تائوریس در سال ۲۰۱۳ در شهر لندن به چاپ رسیده است و کار مشترکی با ویلم فلور و پاتریک کلاوسون به نام تاریخ پول ایران: از صفویه تا قاجاریه که توسط انتشارات تائوریس در سال ۲۰۱۳ در شهر لندن به چاپ رسیده است.

منابع

Ruddi Matthee, "Was Safavid Iran an Empire?Journal of the Economic and Social History of the Orient 1-2,2010, 233-26

Vladimir Minorsky, trans and ed, Tadhkirat al -Muluk. A Manual of safavid Administration,Cambridge: Gibb Memorial Trust,1943;reper. Cambridge UP,1980;

Mohammad Rafi al-Din Ansari, Dastur al-Muluk,ed Willem Floor and Mohammad H Faghfoory, Costa Nesa, CA: Mazda Publishers, 2007. Naindeep Singh chann"Lord of the Auspicious Conjunction: Origins of the Sahib - Qiran,"Iran and the Caucasus 1, 2009,93-110;

A. Azfar Moin, The Millennial Sovereign: Sacred Kingship Sainthood in islam, New York; Columbia UP,2012, passim and esp.23-55 and 88-92

Rudi Matthee, Persian in crisis: The Decline of the Sfauid and the fall of Isfahan London: I B Tauris, 2012,248

Michael Axworthy, A History of Iran: Empire of the Mind, New York: Basic Bookm,2008.

-Beatrice Forbes Manz, Power, Politics and Religion in Timurid Iran, Cambridge: Cambridge UP,2010,

-Peter Fibiger Bang and C.A. Bayly, "Tributary Empires- Towards a Global and Comparative History " in Tributary Empires in Glibal History, eds Peter Fibiger Bang and C.A. Bayly, Houndsmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan,2011,1-20:4.

-Francis Richard, ed., Raphael du Mans, missionnaire en perse au XVLLe siècle, 2 vols, Paris: LHarmatten, 1995, vol 2, 287.

Lady Sheil, Glimpses of life and Manners of Persia, London: J. Myrray, 1856, 76.

Gordon East, The geography behind History, New York: Norton, 1999, 98. For a good example of conditions in France, see Graham Robb, The Discovery of France: A Historical Geography From the Revolution to the first world war, New York: Norton, 2008-

see Keith S. McLachlan, ed, The Boundaries of Modern Iran, London: Palgrave Macmillan, 1994. For the issue on frontiers during the nineteenth century, see Firoozeh Kashani-Sabet-

Monika Gronke, "The Persian Court between Palace and Tent: From Timur to Abbas I" in Lisa Golombek and Maria Subtelny, eds, *Timurid Art and Culture: Itan and Central Asia in the Fifteenth Century*, Leiden: Brill, 1992, 18-22.

Christine Noelle- Karimi, "Khurasan and Its Limits: Changing Concepts of Territory From Pre-Modern to Modern Times," in Markus Ritter, Ralph Kauz and Birfitt Hoffmann, eds, *Iran und iranisch gepragte kulturen. Studien zum 65. Geburtstag von Bert. G. Fragner*, Wiesbaden: Dr Ludwig Reichert Verlag, 2008, 9-19: 16.-

Beatrice Forbes Manz, *Power, Politics and Religion*, 2: and in general, Peter Fibiger Bang, "Lord of All the World: The State, Heterogeneous Power and Hegemony in the Roman and Mughal Empire," in Bang and Bayly, eds, *Tributary Empires*, 171-92.

-Charles Tilly, *Coercion, Capital and European States*, Cambridge, MA: Blackwell, 1990, 47.

-Jeremy Black, *War and the World: A Comparative History*, Houndmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan, 2011, 140, and Noelle-Karimi, "Khurasan and Its Limits" 12

Lisa Balabanlilar, "The Emperor Jahangir and the Pursuit of Pleasure" *Journal of the Royal Asiatic Society*, third ser, 2, 2009, 173-86

James C. Scott, *The Art of Not Being Governed: An Anarchist History of Upland Southeast Asia*, New Haven, CT: Yale UP, 2009, 7

-Abdi Bik Shirazi, *Takmilat al-akhbar. Tarikh-e Safaviyeh az aghaz ta 978 h. q*, ed Abd ai-Hoseyn Navai, Tehran: Nashrani, 1369/1990, 49;

Abbas Ali Ghaffari fard, *Ravabet-e Safaviya va Uzbakan(913-1031 h. q*, Tehran: Vizarat-I Umur-I Kharajah, Muassah-I Chap va Intisharat.

-Martin Gaudereau, "Relation de la mort de schah Abbas, roi de Perse et du couronnement de Sultan Ussain, son fils," IN Anne Kroell, ed, *Nouvells dispahan 1665-1695*, Paris: Societe d'histoire de IOrient, 1979, 65.

Walter Posch, *Osmanisch-Safavidische Beziehungen (1545-1550): Der Fall Al? as Mîrza*, 2 vols paginated as one, Vienna: Österreichische Akademie der Wissenschaften, 2013, 481ff

Jean Chardin, *Voyages du chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'Orient*, 10 vols and map, ed. L. Langlès, Paris: Le Normant, 1810-11, vol. 2, 297, 305; and Edmund M. Herzig, "The Deportation of the Armenians in 1604-1605 and



Europe's Myth of Shāh 'Abbās I," in Charles Melville, *Pembroke Papers I, Persian and Islamic Studies in Honour of P.W. Avery*, Cambridge: University of Cambridge Centre of Middle Eastern Studies, 1990, 59-71: 67-8

Mirza Big Jonabadi, *Rowzat al-Safaviyeh*, ed. Gholamreza Tabataba'i Majd, Tehran: Bonyad-e Mowqafat-e Doktor Mahmud Afshar Yazdi, 1378/1999, 835

Masih Zabihi and Manuchehr Setuda, eds, *Az Astara ta Astarabad*, 8 vols, Tehran: Entesharat-e anjoman-e asar-e melli, 1349-55/1970-6, vol. 6, 52-3.

Akihiko Yamaguchi, "Shāh Tahmāsp's Kurdish Policy," *Studia Iranica* 1, 2012: 118-19.

Iskandar Beg Torkaman and Mohammad Yusof Mo'arrekh, *Zeyl-e tarikh-e Alam-ara-ye Abbasi*, ed. Soheyli Khvansari, Tehran: Ketabforushi-ye Eslami, 1329/1951, 132; and

Mohammad Ibrahim Bastani-Parizi, *Ganj 'Ali Khan*, Tehran: Entesharat-e Asatir, 3rd edition, 1368/1989, 42.

Mostowfi Mofid Mostowfi, *Mo'tasar-e Mof' d des Mohammad Mof' d Mostouf*, 2 vols, ed. Seyfeddin Najmabadi, Wiesbaden: Ludwig Reichert, 1989-91, vol. 1, 184-5.

Amelie Embree, "Frontiers into Boundaries: From the Traditional to the Modern State," in Richard Fox, ed., *Realm and Region in Traditional India*, New Delhi: Vikas, 1977, 255-80:260.

John Malcolm, *The History of Persia*, 2 vols, London: Murray et al., 1815, vol. 2, 298)

see Pietro della Valle, *Delle condizioni di Abbas Re di Persia*, Tehran Offset Press, 1976, 30 [original Venice: F. Baba, 1628])

Engelbert Kaempfer, *Am Hofe des persischen Grosskönigs, 1684-1685*, Tübingen: H.Erdmann, 1977, 163.

Lord Halsbury, as quoted by W.G. Runciman, "Empire as a Topic in Comparative Sociology," in Bang and Bayly, eds, *Tributary Empires*, 99-107: 99.

. Kaempfer, Am Hofe des persischen Grosskönigs; Mohammad Yusof Vala Isfahani, *Khold-e barin (Iran dar ruzgar-e Safaviyan)*, ed. Mir Hashem Mohaddes, Tehran: Bonyad-e Mowqafat-e Doktor Afshar Yazdi, 1372/1993, 20; and

Ayatollah Sayyed Mohammad Mardukh Kordestani, *Tarikh-e Mardukh*, Tehran: Chapkhaneh Artesh, 3rd edn., 1323/1944, 111

T.S. Kuteliia, *Gruziia i sefevidskii Iran (po dannym numizmatiki)*, Tiflis: Metsniereba, 1979, 30.

Jane Burbank and Frederick Cooper, *Empires in World History: Power and the Politics of Difference*, Princeton, NJ: Princeton UP, 2010, 14.

Giovanni Michele, "Relazione delle successi della guerra," Biblioteca da Ajuda, Lisbon, Cod.46-X-10, fol. 312v.

Hirotake Maeda, "Exploitation of the Frontier: The Caucasus Policy of Shah 'Abbas I," in Willem Floor and Edmund Herzig, eds, *Iran and the World in the Safavid Age*, London: I.B. Tauris, 2012, 471-90: 484-5

Roy P. Mottahedeh, *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society*, Princeton, NJ: Princeton UP, 1980

Sabri Ates, *The Ottoman-Iranian Borderlands: Making a Boundary, 1843-1914*, Cambridge: Cambridge UP, 2013, 23.

François Petis de la Croix, *Extrait du journal du Sieur Petis, Fils...*, in Ahmad Doury Efendy, *Relation du Doury Efendy, ambassadeur de la Porthe Othoman auprès du roy de Perse*, ed. L. Langlès, Paris: Ferra, 1810, 148.

Eskandar Beg Monshi, *History of Shah 'Abbas the Great* (Tār-e 'Ālāma-ra-ye 'Abbās), ed. and trans. Roger M. Savory, 3 vols [paginated as one], Boulder, CO: Westview Press, 1978, 350; Posch, *Osmanisch-Safavidische Beziehungen*, 46.

H. Chick, ed., *A Chronicle of the Carmelites in Persia. The Safavids and the Papal Mission in the 17th and 18th Centuries*, 2 vols [paginated as one], London: Spottiswood, 1939; repr. I.B. Tauris, 2012, 30.

Omer Bartov and Eric D. Weitz, eds, *Shatterzone of Empires: Coexistence and Violence in the German, Habsburg, Russian and Ottoman Borderlands*, Bloomington, IN: Indiana UP, 2013, 178).

Nationaal Archief (NA) (Dutch National Archives, The Hague), Coll. Gel. de Jongh 283, Dagregister Winninx, 7 Oct. 1645, fol. 217.

Paul Luft, "Iran unter Schāh 'Abbās II (1642-1666)," unpubl. Ph.D. dissertation, University of Göttingen, 1986, 108-9.

N. Sanson, *Estat pré sent du royaume de Perse*, Paris: La Veuve de J. Langois, 1694, 176.

Motalleb Motallebi, "Jaygah va vazi'at-e hokmrani-ye valiyan-e Ardalan dar dawra-ye Safavi," *Nama-ye Baharestan* 2, 1390/2011, 1119-20.



Thomas J. Barfield, "Turk, Persian and Arab: Changing Relationships between Tribes and State in Iran and along Its Frontiers," in Nikki R. Keddie and Rudi Matthee, eds, *Iran and the Surrounding World: Interactions in Culture and Cultural Politics*, Seattle, WA: U. of Washington P., 2002, 61-87: 74

Mardukh Kordestani, *Tarikh-e Mardukh*, 110 Chardin, *Voyages*, vol. 9, 232, 243; Kaempfer, *Am Hofe des persischen Grosskönigs*, 75-6.

Abd al-Hoseyn Nava'i, ed., *Asnad va mokatebat-e siyasi-ye Iran az sal-e 1038 ta 1105 h. q.*, Tehran: Entesharat-e Bonyad-e Farhang-e Iran, 1360/1981, 232.

Mohammad Ibrahim b. Zeyn al-'Abedin Naseri, *Dastur-e shahriyaran*, ed. Mohammad Nader Nasiri Moqaddam, Tehran: Bonyad-e Mowqafat-e Doktor Mahmud Afshar Yazdi, 1373/1994, 129, 132-3, 177; NA, VOC 1611, Gamron to Heren XVII, 6 May 1698, fol. 37.

NA, VOC 1626, Isfahan to Gamron, 22 February 1699, fol. 99; Shireen Ardalani, *Les Kurdes Ardalani entre la Perse et l'Empire ottoman*, Paris: Librairie orientaliste Paul Guethner, 2004, 52-3

Mir 'Abd al-Latif Khan Shushtari, *Tohfat al-'alam va zeyl al-tohfa*, ed. S. Movahhed, Tehran: Ketabkhana-ye Tahuri, 1363/1984, 26;

Alexander Hamilton, *A New Account of the East Indies*, 2 vols, Edinburgh: John Mosman, 1727, vol. 1, 89.

Sayyed Ahmad Kasravi, *Tarikh-e pansad sala-ye Khuzestan*, Tehran: Amir Kabir, 1362/1983, 130.

Giyas al-Din b. Hemam al-Din al-Huseyni, *Habib al-siyar*, ed. Mohammad Dabir Siyaqi, 4 vols. third edition, Tehran: Ketabforushi-ye Khayyam, 1362/1983, vol. 4, 497-9

vols. third edition, Tehran: Ketabforushi-ye Khayyam, 1362/1983, vol. 4, 497-9; Anon., *Alam-ara-ye Safavi*, ed. Yad Allah Shokri, Tehran: Entesharat-e Ettela'at, 1363/1984, 135-8

W. Caskel, "Ein Mahdi des 15. Jahrhunderts. Saijid Muhammad Ibn Falah und seine Nachkommen," *Islamica* 4, 1931, 48-93: 80-1.

Molla Jalal al-Din Monajjem, *Tarikh-i abbasi ya ruznameh-ye Molla Jalal*, Tehran: Entesharat-e Vahid, 1366/1987, 286; 'Ali Shakir 'Ali, *Tarikh al-'Iraq fi' ahd al-'Uthmani 1638-1750*

1638-1750 m. Dirasa fi ahwalih al-siyasiya, Baghdad: Sharikat al-Tab' wa al-Nashr al-Ahliyah, 1980, 127.

Roberto Gulbenkian, "Relações político-religiosas entre os Portugueses e os mandeus da baixa Mesopotâmia e do Cuzistão ne primeira metade do século XVII," in "Relações político-religiosas entre os Portugueses e os mandeus da baixa Mesopotâmia e do Cuzistão ne primeira metade do século XVII," in Roberto Gulbenkian, *Estudios Históricos, II, Relações entre Portugal, Irao e Mé dio Oriente*, Lisbon: Acad. Portuguesa da História, 1995, 325-420: 382).

Mahmud b. Hedayat Allah Afushta'-ye Natanzi, *Naqavat al-asar fi zekr al-akhyar*, Tehran: Entesharat-e 'Elmi va Farhangi, 2nd edition. 1373/1994), 546ff.

Rudi Matthee, "The Safavid Mint of Huwayza: The Numismatic Evidence," in Andrew Newman, ed., *Society and Culture in the Early Modern Middle East. Studies on Iran in the Safavid Period*, Leiden: Brill, 2003, 265-94.

and Pietro della Valle, *Viaggi di Pietro della Valle il pellegrino*, Brighton: Gancia, 1843, vol. 2, 339

Ali Ranjbar, *Moshà shà iyan. Mahiyat-e fekr-i-ijtimà i va farayand-e tahvollar-e tarikhi*, Tehran: Entesharat-e Agah, 1382/2003, 320-1

Fazli Khuzani Isfahani, "Afzal al-tavarikh," University of Cambridge, Ms. Dd. 5.6, fol. 311a.

Pietro della Valle, *The Travels of Sign. Pietro della Valle A Noble Roman, into East India and Arabia Deserta*, London: J. Macock, 1665, 248-9

Rudi Matthee, "Between Arabs, Turks, and Iranians: The Town of Basra between, 1600-1700," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 1, 2006. 53-78.

Jasim Hasan Shubbar, *Tarikh al-Mushà shà yin wa tarajim `alayhim*, Najaf: Ma?ba? et al. -Ā dā b, 1385/1965, 102ff.

Rasul Ja'fariyan, *Safaviya dar` arsa-e din*, 3 vols paginated as one, Qom: Pezhusheshkada-ye Howza va Daneshgah, 1379/2000, 776

Sayyed 'Abdallah bin Nur al-Din bin Ni'matullah Ash-Shushtari, *Tadhkira-i Shushtar*, Calcutta: Asiatic Society of Bengal, 1924, 66

Nazmizada Mortaza Afandi, *Gulshan-e khulafa*, trans. Musa Kazem Nursu, n.p.: n.d., 307; NA, VOC 1611, 2nd fasc

Gamron to Batavia, 11 January 1698, fol. 19; Gamron to Heren XVII, 6 May 1698, fol. 37; and Gamron to Batavia, 20 August 1698, fol. 6.

¹ NA 1843, Gamron to Isfahan, 11 May 1713, fols 154-5

NA, VOC 1856, Isfahan to Gamron, 29 June 1713, fols 311-12.

A, VOC 1856, Isfahan to Gamron, 20 March 1714, fol. 682; VOC 1870, Gamron to Isfahan, 26 July 1714, fol. 91

NA, VOC 1879, Gamron to Batavia, 30 November 1716, fol. 16.

Christine Noelle-Karimi, *The Pearl in its Midst. Herat and the Mapping of Khurasan (15th-19th Centuries)*, Vienna: Österreichische Akademie der Wissenschaften, 2014,

Firoozeh Kashani-Sabet, *Frontier Fictions: Shaping the Iranian Nation, 1804-1946*, Princeton, NJ: Princeton UP, 1999.

Gaudereau, "Relation de la mort de Schah Abbas Abbas," in Kroell, ed., *Nouvelles d'Ispahan*, 65;

Keith Edward Abbott, "Cities of South Persia," 30 Sept. 1850, in Abbas Amanat, ed., *Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran, 1847-1866*, London: Ithaca Press, 1983, 135.

Robert Coverte, *The Travels of Captain Robert Coverte*, ed. Boies Penrose, Philadelphia, PA: Wm. F. Fell, 1931 [reprint of original 1612 edition], 75

see Firoozeh Kashani-Sabet, "Baluchistan: Nature, Ethnicity, and Empire in Iran's Borderlands," *The Journal of the Middle East and Africa* 2, 2013, General Hasan Arfa, *Under Five Shahs*, London: John Murray, 1964, 254)

Valentine Baker, *Clouds from the East. Travels and Adventures on the Perso-Turkoman Frontier*, London: Chatto and Windus, 1876, 143

Willem Floor, "Arduous Traveling: The Qandahar-Isfahan Highway in the Seventeenth Century," in Floor and Herzig, eds, *Iran and the World*, 207-35

David Durand-Guédy, *Iranian Elites and Turkish Rulers: A History of Isfahan under the Saljuq Period*, Abingdon: Routledge, 2010, 35).

Molla Mohammad Mo'min Kermani, *Sahifat al-irshad (Tarikh-e Afshar-e Kerman—payan-e kar-e Safaviyeh)*, Tehran: Nashr-e 'Elm, 1384/2005, 361; John Malcolm, *History of Persia*, 2 vols, London: Murray, 1815, 1.

Sir Henry Pottinger, *Travels in Beloochistan and Sindh. Accompanied by a Geographical and Historical Account of those Countries*, London: Longman et al., 1816, 58-9.

Maria Szuppe, Anna Krasnowolska, and Clause Pedersen, eds, *Mediaeval and Modern Iranian Studies. Proceedings of the 6th European Conferences of Iranian Studies*, Paris: Peeters Press, 2011, 11-32

William Dalrymple, *Return of a King. The Battle for Afghanistan 1839-1842*, New York: Knopf, 2013, 276

Judas Thadeus Krusinski, *The History of the Late Revolutions of Persia*, 2 vols, London: J. Pemberton, 1733, vol. 1, 210-12;

J.P. Ferrier, *History of the Afghans*, London; J. Murray, 1858, 43-4.

Petros di Sarkis Gilanentz, *The Chronicle of Petros di Sarkis Gilanentz concerning the Afghan Invasion of Persia in 1722, the Siege of Isfahan and the Repercussions in Northern Persia, Russia and Turkey*, trans. and ed. Caro Owen Minasian, Lisbon: Imprensa nacional, 1959, 13-18

Willem Floor, trans. and ed., *The Afghan Occupation of Safavid Persia, 1721-1729*, Paris: Association pour l'avancement des études iraniennes, 1998, 157

Rudi Matthee, "Loyalty, Betrayal, and Retribution: Biktash Khan, Ya'qub Khan, and Shah 'Abbas I's Strategy in Establishing Control over Kirman, Yazd and Fars," in R. Hillenbrand, A.C.S. Peacock,

F.I. Abdullaeva, eds, *Ferdowsi, the Mongols and the History of Iran: Art, Literature and Culture from Early Islam to Qajar Persia*, London: I.B. Tauris, 2013, 184-200

Jürgen Paul, "The State and the Military—a Nomadic Perspective," in I. Schneider, ed., *Militär und Staatlichkeit*, Halle: Centre for Oriental Studies, Martin Luther University, 2003, 25-68: 32

Peter B. Golden, "War and Warfare in the Pre-Chingid Western Steppes of Eurasia," in Nicola di Cosmo, ed., *Warfare in Inner Asian History (500-1800)*, Leiden: Brill, 2002, 106

Willard Sunderland, *Taming the Wild Field: Colonization and Empire on the Russian Steppe*, Ithaca, NY: Cornell UP, 2004

Brian J. Boeck, *Imperial Boundaries: Cossack Communities and Empire-Building in the Age of Peter the Great*, Cambridge: Cambridge UP, 2009, 146

